کارگران همه کشورها متحد شوید!

نامهٔ مردم

ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شماره ۹۷۸، ۵ مردادماه ۱۳۹۴
دورهٔ هشتم، سال بیست و نهم

بیانیهٔ حزب تودهٔ ایران: دربارهٔ توافق‌نامهٔ میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای «۵ به‌علاوهٔ ۱»

با اعلام توافقِ نهایی میان جمهوری اسلامی و کشورهای "۵ به‌علاوهٔ ۱" بر سر "مسئلهٔ هسته‌ای"، در روز سه‌شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۹۴، فصل مهمی از مذاکراتی که از بیش از ۳ سال پیش به‌طور محرمانه میان نمایندگان ارشد دولت آمریکا و مشاوران اصلی علی خامنه‌ای- ولی‌فقیه- در عمان آغاز شده بود و تا کنون جریان داشت، به‌پایان رسید. همان‌گونه که در تحلیل‌های پرشمار حزب تودهٔ ایران دربارهٔ این مذاکرات از آغازِ آن بازتاب یافته‌اند، باتوجه به وضعیت داخلی ایران در جریان مذاکرات و خواست‌های دو طرف، حصول این توافق قابل پیش‌بینی بود. آنچه شایان توجه

در صفحه ۳

بن بست و افلاس «اسلام سیاسی» و مدعیات دروغ رهبر رژیم ولایت فقیه

شکست مفتضحانه یک دهه سیاست های نابخردانه رهبر رژیم ولایت فقیه در عرصه تنش آفرینی در منطقه و به هدر دادن صد ها میلیارد دلار ثروت ملی کشور در راه "غنی سازی" هسته ای و شعارهایی همچون "قطعنامه شورای امنیت" برای ما "برکت" است و همچنین سیاست های مخربی همچون "اقتصاد مقاومتی" که ثمره اش نابودی زیر ساختار تولیدی کشور، تشدید دهشتناک فقر و محرومیت ده ها میلیون ایرانی و فربه تر شدن رهبران رژیم و سپاه و نزدیکان آنها بوده است، بی شک عواقب سنگینی برای رهبران رژیم و آینده رژیم استبدادی حاکم بر میهن ما به همراه خواهد داشت که نمی تواند برای تاریک اندیشان حاکم نگران کننده نباشد. علی خامنه ای، به مصداق "با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشتن"، در سخنرانی اخیر در جمع دانشجویان، در ۲۰ تیرماه، ضمن تکرار یک سری شعارهای توخالی و تکراری که نه تنها دانشجویان کشور، بلکه بخش بزرگی از حکومت مداران کنونی ایران و سیاست مداران جهان، به آن باوری ندارند از جمله مطالبی را مطرح کرده است که بررسی هرچند مختصر آن ضروری می نماید.

خامنه ای در این سخنان برای پنهان کردن شکست خفت بار رژیم در مقابل آمریکا و کشورهای اروپایی و تن دادن به همه خواست های طرف مقابل، و تأکید بر اینکه "مبارزه با استکبار" همچنان ادامه دارد به توضیح بخش هایی از آرمان های رژیم ولایت فقیه می پردازد که جالب است.

خامنه ای می گوید: "آرمانها چه هستند؟ جزو چیزهایی که بنده اینجا یادداشت کرده‌ام به عنوان آرمانها، یکی مسئله‌ی ایجاد جامعه‌ی اسلامی و تمدّن اسلامی است؛ یعنی **احیای تفکّر اسلام سیاسی**؛ یک عده ای از قرنها پیش، سعی کردند اسلام را از زندگی، از سیاست، از مدیریّت جامعه هرچه میتوانند دور کنند..."

"تفکر اسلام سیاسی" که رهبر رژیم برآن به عنوان یکی از آرمان اساسی رژیم تأکید می کند همان سیاست برپایی "خلیفه گری اسلامی" است که ما نمونه آن را در دهه های اخیر در میهن ما و همچنین در سوریه، عراق و

ادامه در صفحه ۶

سیاست‌های اقتصادیِ رژیم ولایت‌فقیه، و پیامدهای آن برای زحمتکشان

اخبار روزانه در رابطه با تعطیلیِ کارخانه‌ها، فعالیتِ شهرک‌های صنعتی با یک‌چهارمِ ظرفیت خود، بیکار شدنِ هزاران کارگر در ماه، بیکاریِ میلیون‌ها تحصیل‌کردهٔ دانشگاهی، افزایشِ سرسام‌آورِ قیمت مواد خوراکی و مسکن، کاهشِ مزد دریافتی کارگران ایران به یکی از کم‌ترین سطح مزدها در جهان، "انفجار دست‌فروشی" و قراردادهای سه‌ماهه، یک‌ماهه و تودهٔ میلیونی‌ای از کارگرانِ روزمزدی، پیامدهای سیاست‌های اقتصادی رژیم ولایت‌فقیه بر پایهٔ "آزادسازی" اقتصاد و

ادامه در صفحه ۲

جنبشِ زنان: چالشِ کارزارِ مدنی در برابرِ فعالیتِ انتخاباتی

به‌نظر می‌رسد با توافق‌نامهٔ نهایی اتمی میان رژیم ولایت‌فقیه و کشورهای موسوم به "۵ به‌اضافهٔ ۱" و امضای آن، و درنتیجه، فروکش کردن تبِ مذاکرات هسته‌ای، تحول‌های سیاسی میهن، ازجمله و مقدم بر آن‌ها، زمینه‌سازی‌ها در برگزاریِ انتخابات مجلس- که قرار است در اسفندماه سال جاری انجام شود- وارد فاز جدیدی خواهند شد.

ادامه در صفحه ۷

از "اتحادِ پیروزمندِ" نیروهای سیاسی در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، بیاموزیم! در ص ۸

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم "ولایت فقیه"!

ادامه سیاست های اقتصادی رژیم و پیامدهای ...

تلاش برای جذب سرمایه‌های انحصارهای امپریالیستی است.
تنها هدفِ کارگزاران رژیم ولایت‌فقیه دستیابی به سودهای کلان و پیوند دادنِ اقتصاد کشور با اقتصادِ سرمایه‌داری جهانی به‌منظورِ تداوم بقای نظام است. در دیدارِ کارگزاران رژیم ولایت‌فقیه با نمایندگان انحصارهای امپریالیستی، علاوه بر انعقادِ قراردادهای اسارت‌بار، پیشکشِ نیروی کار و منابع طبیعی ارزان و وعده و مژدهٔ آنان به طرف‌های خود است.
یکی از پیامدهای مخرب اجرای سیاست‌های اقتصادی دیکته‌شده از سوی نهادهای امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، ویرانی امنیت شغلی کارگران بوده است. خبرگزاری مهر، ۱۶ تیرماه، نوشت: "بیش از ۹۳ درصد کل قراردادها به‌صورت موقت منعقد می‌شود. ... میلیون‌ها قرارداد کاری در بنگاه‌هایی که حتی چند دهه از عمر فعالیت آن‌ها می‌گذرد، به‌صورت موقت و کاملاً بر اساس منافع کارفرمایان به امضا می‌رسد. ... میلیون‌ها قرارداد... وجود دارد که کمتر از یک سال، ۶ ماه، ۳ ماه و حتی یک‌ماهه به امضا می‌رسد. "در سال‌های اخیر، به‌خصوص در دولت‌های احمدی‌نژاد و روحانی، تجاوز به امنیت شغلی مردم حتی به شغل‌های دولتی نیز گسترش یافته است. برای نمونه، معاون وزارت صنعت، علی یزدانی، به ایسنا، ۲۱ خردادماه، از "واگذاری و برون‌سپاریِ بسیاری از وظایف بخش دولتی به بخش خصوصی و تشکل‌های مردم‌نهاد [بخوان: نهادهای انگلی] "خبر داد. نیز خبرگزاری تسنیم، ۲۲ تیرماه، گزارش داد: "۷ میلیون کارگر کمتر از ۷۱۲ هزار تومان مزد می‌گیرند"، و به‌نقل از وزیر کار ربیعی نوشت: "۷ میلیون نفر [از] کارگران در مشاغل غیررسمی "کار می‌کنند. در توصیف شرایط کار در مشاغل غیررسمی، خبرگزاری مهر، ۲۱ اردیبهشت‌ماه، نوشت: "در بخش غیررسمی اقتصاد ایران، نیروهای کاری خود را مجبور می‌کنند تا روزانه به‌جای ۸ ساعت کار تعیین [شده] در قانون، ۱۲ ساعت و تا ۱۶ ساعت نیز به‌صورت متوالی کار کنند؛ آنگاه نه‌تنها حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار را نگیرند، بلکه به دریافت ۴۰۰ هزار تومان رضایت دهند!" وزارت کار، در میانهٔ خردادماه، در مانوری برای فریب کارگران و به‌اصطلاح برای حلِ مشکل قراردادهای موقت و ظالمانهٔ کار- ولی درواقع در یورشی تازه به امنیتِ شغلی کارگران، بدون تعیین هیچ‌گونه مجازاتی برای کارفرمایان متخلف- با ابلاغ دستورالعملی، انعقاد قرارداد کار کمتر از یک سال با کارگران در مشاغلی که ماهیت استمراری دارند را ممنوع اعلام کرد. در توصیف همین ابلاغیه، یک کارشناس مسائل کارگری به ایلنا، ۲۴ خردادماه، گفت: "به مرگ گرفته‌اند تا به تب راضی شویم. "ولی بعد از گذشت یک هفته، معاون روابط کار وزارت کار "در دستور دیگری، بخشنامه شماره ۴۰" خود را لغو کرد. در تبانی با وزارت کار و تلاش برای تطهیر وزیر امنیتی کار، علی ربیعی، و حمایت از او، غلامرضا عباسی، دبیر کانون‌عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران، گفته بود: "لغو کردن بخشنامه باعث شد تا اوضاع قراردادها از قبل هم بدتر شود" ولی عباسی بدون اشاره به چگونگیِ بدتر شدن "اوضاع قراردادها"، افزوده بود: "ما می‌دانیم که وزارت کار در این مسئله تحت‌فشار قرار گرفت و در دولت نفوذ شده است و آن‌ها وادار به لغو بخشنامه شده‌اند. ... برای پیگیری این موضوع چاره‌ای جز این نداریم که به دیوان عدالت اداری شکایت ببریم." به‌عبارت‌دیگر، برای حل مشکل قراردادها، همانند شکایت از مصوبهٔ مزد ۹۲، "نمایندگان" تشکیلات زرد کارگری، دوباره به دیوان عدالت اداری شکایت خواهند کرد. در رابطه با شکایت تشکیلات زرد کارگری از مصوبهٔ مزد ۹۲ به دیوان عدالت اداری، محمدجعفر منتظری، رئیس دیوان عدالت اداری، به خبرگزاری مهر، ۲۹ خردادماه ۹۳، گفت: "آن‌ها شکایت ما را به خدا بکنند شاید در آنجا به نتیجه برسد."
ایلنا روز ۲۷ خردادماه، نوشت: "خبرگزاری کار ایران به سندی دست یافته که نشان می‌دهد دستورالعمل ممنوعیت انعقاد قرارداد کار کمتر از یک سال در مشاغل دائمی، به درخواست رئیس انجمن صنفی کارفرمایان ایران (حسن خلیلی عراقی) لغو شده است." درصورتی‌که در توصیف دلیل بدتر شدن قراردادها با لغو "بخشنامه شماره ۴۰"، خبرگزاری مهر روز ۲ تیرماه، نوشت: "در ابلاغیه دوم معاون روابط کار وزارت کار که درواقع طی آن امضای قراردادهای زیر یک‌ساله، ماهیانه، ۳ ماهه و ۶ ماهه طبق شرایط فعلی بازار کار مجاز دانسته شد"؛ یعنی اگر تا حالا ماده ۷ قانون کار و تبصره یک آن که امضای قراردادهای موقت کار زیر یک‌سال در مشاغلی با ماهیت مستمر و دائم را ممنوع می‌کرد، وزارت کار هنگام لغو ابلاغیه خود، "امضای

قراردادهای زیر یکساله، ماهیانه..." را "مجاز دانسته" و به آن وجههٔ قانونی می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، بدون اعلام "اصلاح" قانون کار، دولتِ "تدبیر و امید" و وزیر ارتجاعی آن، عملاً قانون کار را دوباره "اصلاح" می‌کنند.

بیش از دو دهه پیش، رژیم ولایت‌فقیه آغاز به ایجاد مناطق "آزاد و ویژهٔ اقتصادی" کرد، که در این مناطق، معدود قوانین حمایتی باقی‌مانده از قانون کار نیز مشمول کارگران شاغل در این مناطق نمی‌شود. در سال‌های اخیر، و به‌خصوص در دو سال عمر دولتِ "تدبیر و امید"، برای افزایش سود سرمایه‌داران وطنی و جذب سرمایه‌های خارجی، کارگزاران رژیم ولایت‌فقیه نه‌تنها این مناطق را در حد بی‌سابقه‌ای گسترش داده‌اند، بلکه بنگاه‌های صنعتی موجود در این مناطق را به مراکز برده‌داری برای کارگران شاغل در آن‌ها نیز تبدیل کرده‌اند. برای نمونه، ایلنا، ۲۳ خردادماه، از اعتراض دوبارهٔ کارگران پتروشیمی ایلام گزارش داد و نوشت: "پیمانکار در پی این اعتصاب یک‌روزه به کارگران معترض وعده داد که یک ماه از چهار ماه حقوق معوقه آن‌ها را در هفته جاری پرداخت کند. ... پیش‌ازاین حدود ۵۰۰ کارگر پیمانی پتروشیمی ایلام در تاریخ ۱۲ خرداد در اعتراض به تصمیم شرکت پیمانکاری استیم که آن‌ها را به اضافه‌کاری اجباری ملزم می‌کرد، دست از کار کشیده بودند." به‌عنوان نمونه‌یی دیگر از بی‌قانونی در این مناطق و سبعیت کارگزاران رژیم در بهره‌کشی از کارگران، ایلنا، ۱۵ تیرماه، در گزارشی، از دورِ جدید اعتراضِ حدود ۸۰۰ نفر از "کارگران پیمانکاری فازهای ۱۵ و ۱۶ عسلویه به پرداخت نشدن مطالبات مزدی "خبر داد. این خبرگزاری، ۱۱ تیرماه، از اعتراض کارگران عسلویه به نوع قراردادها و "طولانی شدن پرداخت معوقات مزدی باقیمانده از سال ۹۳" گزارش داد و نوشت: "در متن قراردادهای جدید آمده بود که چنانچه کارگر اعتصاب کند هیچ‌گونه وجهی بابت کارِ انجام‌شده به وی پرداخت نخواهد شد. ... اگر رابطه کاری کارگر و کارفرما کمتر از یک هفته قطع شود بازهم به کارگر بابت کار انجام‌شده مزدی تعلق نخواهد گرفت."
یکی دیگر از پیامدهای ویرانگر اجرای سیاست‌های نولیبرالی در کشورمان، تولید میلیون‌ها نفر بیکار بوده است. خبرگزاری مهر، ۳ تیرماه، در گزارشی با عنوانِ "انفجار دست‌فروشی در بازار کار"، نوشت: "هرچقدر ما در جامعه دست‌فروشان بیشتری را ببینیم، به این معنا است که بنگاه‌ها در حال نابودی هستند. ... فضای اقتصادی کشور به‌شدت به سمت دلالی، واسطه‌گری، استفاده از رانت و مسائلی از این دست پیش رفته و دست‌فروشی نیز حاصل شکل‌گیری همین نوع اقتصاد است." درحالی‌که مطابق گزارش ۲ خردادماه خبرگزاری ایسنا "هم‌اکنون ۱۵ میلیون بیکار" در کشور داریم، مدیرکل حمایت از مشاغل و بیمه بیکاری وزارت کار به ایسنا، ۹ تیرماه، گفت: "سال گذشته ۲۰۵ هزار نفر در کشور مقرری بیکاری دریافت کردند و امسال بیش از ۱۷۰ هزار نفر در کشور از بیمه بیکاری استفاده خواهند کرد." به‌عبارت‌دیگر، با وصف افزایش میلیونی تعداد بیکاران در کشور، واپس‌گرایان تعداد کسانی که از بیمه بیکاری استفاده می‌کنند را از تقریباً ۱/۳۶ درصد کل بیکاران در سال ۹۳، به تقریباً ۱/۱۳ درصد در سال ۹۴ کاهش داده‌اند. دولتِ "تدبیر و امید" نیز، همانند دیگر دولت‌های رژیم ولایت‌فقیه، از آغاز مسئولیت خود، هرروز وعده‌های زیادی برای حل معضل بیکاری داده است. درحالی‌که ۳۰ درصد از درآمدهای حاصل از اجرای قانون ضدملی "هدفمندی یارانه‌ها" می‌بایست به تولید و ایجاد اشتغال تعلق می‌گرفت، بعد از افزایش سرسام‌آور قیمت حامل‌های انرژی و ویران کردن تولید ملی، به‌عنوان ترفندی جدید برای حل معضل میلیون‌ها کارگر بیکار، محسن علیمرادی، نائب رییس کمیسیون

ادامه در صفحه ۱۲

ادامه بیانیه حزب توده ایران ...

است، کوششِ حساب‌شده و هدفمندِ دو طرف در به‌وجود آوردنِ پوشش تبلیغاتی و رسانه‌ای‌ِ بی‌سابقه برای این مذاکرات- به‌ویژه در سه هفتهٔ اخیر- به‌منظورِ فراهم آوردن فضایی مساعد در جهت پذیرشِ برآیندِ مذاکرات در حکم توافقی با نتیجهٔ "برد- برد" برای هر دو طرف، در افکار عمومی ایران و جهان بود.

حزب تودهٔ ایران بر این باور است که، حاصلِ مذاکراتی که از جانب حسن روحانی "برد- برد" اعلام شده است، درواقع بسیار پیچیده‌تر و فراتر از توافقی بر سر مسائل فناوری هسته‌ای ایران است. در این رابطه، سخنان و همچنین انتظارهای برخی از امضاکنندگانِ اصلی توافق‌نامهٔ نهایی بسیار صریح و گویا است. برخلافِ رجزخوانی‌های علی خامنه‌ای و- در عمل- "نوشیدنِ جام زهر" زیر لوایِ "نرمش قهرمانانه" و اعلام خط قرمزهای توخالی و، در کنارِ این‌ها، تظاهرِ تیم دیپلماسی ایران به مقاومت در برابر مفادِ دیکته‌شده از سویِ طرف‌های مذاکره- به‌ویژه از سوی دولت اوباما و اتحادیهٔ اروپا- تیم مذاکره‌کنندهٔ جمهوری اسلامی از موضعی به‌شدت ضعیف، با طرف‌های مذاکره و به‌خصوص با دولت اوباما، به رشته توافق‌هایی مشخص رسیده است. در شرایط پیچیده و پرمُخاطره‌ای که محصولِ اجرای بیش از ۸ سال سیاست‌های ضدملی و ماجراجویانهٔ دولت برگماشتهٔ احمدی‌نژاد، زیر نظر مستقیمِ ولی‌فقیه رژیم، نمایندگانِ رژیم ولایی ایران در مسیرِ احقاق حقوق طبیعی مردم میهن، از بسیاری جنبه‌ها قدرت مانور بسیار محدودی داشتند، و در این مذاکرات به پذیرش شرط‌های پیشنهادی‌ای از سوی آمریکا و متحدان آن مجبور شدند که سال‌هاست زندگی اقتصادی ایران را به گروگان گرفته‌اند، و آمریکا هنوز هم بر این موضع خود پافشاری می‌کند. باراک اوباما، روز سه‌شنبه ۲۳ تیرماه، به مخالفانش در آمریکا گفت، مذاکره‌کنندگان آمریکایی از هر نظر دستِ ایران را در زنجیرهٔ صنعت هسته‌ای مهار کرده‌اند و در آینده هم، درصورت مشاهدهٔ هرگونه تخلفی، با تکیه بر روالِ "راستی‌آزمایی"، می‌توانند با برقراریِ مجدد تحریم‌های سنگین، اقتصاد ملّی کشور ما را هدف قرار دهند.

نتیجهٔ این مذاکرات را درواقع باید شکست یکپارچهٔ سیاست‌های نابخردانه، نامردمی، و ماجراجویانهٔ رهبران "بی‌بصیرت" رژیم ولایی و آن دسته از سران سپاه پاسداران و رانت‌خواران کلان و ارگان‌های مطبوعاتی وابسته به آنان دانست که، تا همین مرحله نیز، حاضر نبوده‌اند بپذیرند که آنچه مردم ایران به‌طور روزانه با آن درگیرند، پیامدهای فاجعه‌بارِ اقتصادی، اجتماعی، و سیاسیِ همان سیاست‌ها بوده است. آمران و عاملان چنین سیاست‌هایی، در برابر مردمی که به‌سببِ ادامه داشتن چنین سیاست‌هایی سال‌ها رنج کشیده‌اند، باید پاسخگو باشند.

همان‌طور که می‌شد پیش‌بینی کرد، متأسفانه تعلیقِ تحریم‌ها- و نه لغوِ آن‌ها- به‌طورِ مشروط و بر اساسِ زمان‌بندی‌ای طولانی‌مدت، و مطابق با برنامهٔ دولت اوباما صورت خواهد گرفت و نه بر اساسِ کلی‌گویی‌های حسن روحانی که مدّعی است لغوِ تحریم‌ها یکجا و در چارچوبِ خط قرمزهای "رهبر" خواهد بود. اسناد منتشرشده نشان می‌دهند که، علاوه بر بندهای آمده در پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، مجموعهٔ وسیع‌تر و طولانی‌مدتی- ۸ سال و ۱۵ سال- از محدودیت‌ها و بازرسی‌های [بدونِ قرار قبلی] نیز در متن توافق‌نامهٔ روز سه‌شنبه ۲۳ تیرماه گنجانده شده‌اند. درصورتِ کوچک‌ترین تخلفِ ایران در رعایتِ این محدودیت‌ها، تحریم‌های تعلیق شدهٔ سازمان ملل و آمریکا بار دیگر بی‌درنگ به‌اجرا گذاشته خواهند شد. کشفِ حقیقی تخلّف یا اتهام دروغین دربارهٔ تخلف، یا بهره‌گیری از روالِ راستی‌آزمایی در صنعت هسته‌ای کشور ما، همگی، اهرم بسیار مهمی در دست آمریکا و متحدانش خواهد بود که برای دست‌اندازی و دخالت در اوضاع و تحولات سیاسی و اقتصادی کشورمان می‌توانند سال‌ها از آن استفاده کنند.

رژیم ولایی، زیر فشار اجتماعی شدید ناشی از تحریم‌های کمرشکن اقتصادی بر حیات اقتصادی کشور و زندگی مردم، مجبور شده است بخش وسیعی از صنعت هسته‌ای را- که میلیاردها دلار برای آن هزینه کرده است- با پذیرش این هزینهٔ بسیار سنگین، تغییر دهد یا به‌طورکامل از تولید خارج کند. این توافق، شکستِ خفت‌باری برای سیاست‌های ضدملی رژیم ولایت‌فقیه و در رأس آن علی خامنه‌ای در پیشگاه مردم ماست، که بی‌شک خوشایندِ افکار عمومی و یکی از دلیل‌های شادی و جشن سرور مردم پس از انتشار خبر توافق هسته‌ای در روز سه‌شنبه است. مردم ما خوب می‌دانند که این توافق، عقب‌نشینی سیاسی خردکننده‌ای برای رژیم حاکم و مشابه با "نوشیدن جام زهر" پذیرشِ آتش‌بس در جنگ فاجعه‌بار با عراق در دههٔ اوّل پس از انقلاب بهمن است، و به‌حق از آن خوشحال‌اند و امید دارند که در آینده شاهد شکست‌های بیشتری برای رژیم و به‌وجود آمدنِ فرصت‌هایی جدی برای حرکت به سمت دستیابی به حقوق پایمال‌شده‌شان باشند.

چنین شکستی در سیاست‌های ماجراجویانه قاعدتاً می‌باید به کنار رفتنِ یک حکومت یا دولتِ حاکم منجر شود، اما در دیکتاتوری ولایی، که حاکمیتی مطلق و متّکی به‌زور در کشور دارد، چنین برآمدی درحال‌حاضر بیرون از تصوّر است. همچنین، بحران هسته‌ای که یکی از ابزارهای مؤثر در سیاست‌خارجی رژیم ولایی به‌منظور انحراف افکار عمومی از دشواری‌های داخلی و بحران درون کشور بوده است- و به‌گونه‌ای بسیار مخرّب و خطرناک در مسیر ماجراجویی و خدعه‌گری و تظاهر به "استکبارستیزی" به‌کار گرفته می‌شد- حالا به‌صورت افتضاح‌آوری از دست علی خامنه‌ای بیرون آمده است. از پیامدهای مثبتِ توافقِ حاصل‌شده، دور شدنِ شبح تهدید و حملهٔ نظامی و جنگ از فراز ایران و کم شدن نگرانیِ مردم از این بابت است، مردمی که، به‌حق از هرگونه جنگ و خون‌ریزی بیزارند، و بر این باورند که جنگ و جوّ تهدید نظامی، و نظامی‌گری، ترفندهای مکارانهٔ رژیمی است که برای دوامِ حاکمیت جنایت‌بار خود از استفاده از هیچ وسیله‌یی روی‌گردان نیست. بر اساس قوانین بین‌المللی، استفادهٔ غیرنظامی و صلح‌آمیز از فناوری و انرژی هسته‌ای حق میهن ماست، امّا همان‌طور که بسیاری از کارشناسان صنعتی و اقتصادی کشورمان نیز نظر داده‌اند، توسعهٔ صنعت هسته‌ای، به‌ویژه در زمینهٔ تولید برق در نیروگاه‌های اتمی، در وضعیت اقتصادی- اجتماعی ویژهٔ کشور ما، نیازی حیاتی و راهبردی نیست.

تمرکزِ توجیه‌ناپذیر بر توسعهٔ صنعت هسته‌ای در دو دهه گذشته، در زیر سایهٔ رژیم ولایت‌فقیه، درمجموع، به هدر رفتن منابع مالی عظیمی منجر شده است که می‌بایست، و می‌شد، آن را در عرصه‌های مبرم و حیاتی دیگری به‌کار برد و دشواری‌هایی مثل: مسکن، بهداشت، آب، تولید صنعتی، بهزیستی، رفاهِ اجتماعی، اشتغال، و جز این‌ها، را حل کرد. ازنظر سیاسی نیز، انرژی هسته‌ای- که به‌علّت بی‌تدبیری و سیاست‌های ماجراجویانهٔ جمهوری اسلامی و رژیم ولایی آن به بحران هسته‌ای تبدیل شد- مانند شمشیر داموکلس، بر بالای سر مردم کشور ما آویزان بوده است، و از قرار معلوم تا آیندهٔ قابل پیش‌بینی‌ای نیز، آویزان خواهد ماند. گفته می‌شود که علاوه بر هزینه‌های سیاسی و اجتماعی سیاستِ هسته‌ای رژیم، صدها میلیارد دلار از منابع ارزی کشور، به‌منظورِ ایجاد تأسیساتی هزینه شده است که اکنون- بر اساس توافق‌نامهٔ نهایی- بخش عمده‌ای از آن از دُور خارج و مُهروموم خواهد شد. اکنون این سؤال طبیعی برای مردم ایران پیش می‌آید که بر چه اساسی و با تصمیم و دستور چه کسانی چنین سرمایهٔ عظیمی به هدر داده شد؟ سرمایه‌یی که اگر در مسیر صحیح بازسازیِ اقتصادی و اجتماعی کشور و بارآور کردن سرمایهٔ انسانی کشور از آن استفاده می‌شد، می‌توانست گذارِ ایران به مدار کشورهای مرفّه و پیشرفته را ممکن کند. تصمیم‌گیرندگان این آسیب بزرگ، باید روزی در برابر مردم پاسخگوی سیاست‌های ضدملی‌شان باشند.

دیدار بلافاصلهٔ حسن روحانی و اعضای دولت با "رهبری" در روز اعلام توافق‌نامهٔ نهایی هسته‌ای، و دریافتِ پیام "قدرانی "از علی خامنه‌ای و تجلیل و مدح متقابل حسن روحانی از ولی‌فقیه در مورد حمایت و هدایت‌های ایشان" در امور مذاکرات، رخدادی است توجه‌برانگیز در مورد نیّت کسانی که مردم را به برگزاریِ "جشن هسته‌ای" تشویق می‌کنند .حالت "برد- برد" موردنظر حسن روحانی و دولت او، در حقیقت به امکان‌پذیر شدنِ "تداوم نظام" بر اساس تعامل و بده بستان با آمریکا و قدرت‌های اروپایی در منطقهٔ خاورمیانه اشاره دارد، که به‌لحاظ منافع ملّی- و به‌ویژه به‌لحاظ روندِ گذار از دیکتاتوری- نمی‌توان آن را "بُرد"ی برای آیندهٔ ایران دانست.

حزب تودهٔ ایران، با تقلبی و مردود دانستنِ ادعای پوپولیستی "برد- برد" موردنظر حسن روحانی و دولتش، از زاویه‌یی کاملاً متفاوت توافق نهایی هسته‌ای وین را ارزیابی می‌کند. ما معتقدیم که، با به پشتِ صحنه رفتن "مسئلهٔ هسته‌ای و تحریم‌ها" و برانگیخته شدن امید در میان مردم برای بهبودِ اوضاع، موضوع سامان‌دهیِ اقتصادی کشور، بهبودِ وضعیت اسفناک

ادامه در صفحه ۵

سیاست‌هایِ رژیم ولایت‌فقیه و منافعِ زنان زحمتکش

اجرای برنامه‌هایی چون هدفمندی یارانه‌ها، در سالیان اخیر، سبب رشد فقر در کشور شده است. زنان لایه‌های محروم جامعه بیش از دیگران در معرض این پدیده، یعنی فقر، قرار دارند. فقر زنان اینک به واقعیتی تلخ تبدیل شده است و رژیم هم هیچ برنامه روشنی برای مقابله با آن ندارد.

رسانه‌های همگانی، اوایل خردادماه، گزارش داده بودند که، اکثر زنان سرپرست خانوار در سراسر کشور زیرخط فقر زندگی می‌کنند. خبرگزاری ایرنا، ۴ خردادماه، دراین‌باره نوشته بود: "هشدار در مورد زنانه شدن فقر در کشور. ... افزایش تعداد زنان سرپرست خانوار و روند فقر در بین خانواده‌های این زنان روبه فزونی است." افزایش عدهٔ زنان سرپرست خانوار به‌خودی‌خود نمی‌تواند موجب فزونی گرفتن روند فقر در میان آنان باشد. بنابراین، علت را باید در جای دیگری جستجو کرد. بی‌تردید آنچه به "زنانه شدن فقر" در سراسر کشور منجر می‌شود، در درجهٔ نخست، اجرایِ برنامه‌های ضدمردمیِ اقتصادی- به‌ویژه آزادسازیِ اقتصادی و برنامه خصوصی‌سازی- است. در درجه دوّم، تبعیضِ هولناک جنسیتی و محروم شدن زنان کشور از امکان‌های برابر و مساوی در زندگی و شغل است. این دو علت یاد شده در بالا، عامل اصلی گسترش فقر در میان زنان، خصوصاً زنان لایه‌های محروم و زحمتکش جامعه، است. تبعیضِ جنسیتی‌ای که رژیم ولایت‌فقیه به آن جامهٔ قانون پوشانده است. در سالیان گذشته سبب شده تا زنان به‌رغم شایستگی‌های خود از اشتغال مناسب، و درنتیجه، از دریافت دستمزد و مزایای شغلی کنار زده شوند. به این موضوع باید قوانین زن‌ستیز را افزود تا علت واقعی نابسامانی‌ها و رشد فقر در میان زنان را بازشناخت. آمارها نشان می‌دهند که، نرخ بیکاری در بین زنان بیش از ۲ برابر مردان است.

خبرگزاری ایلنا، چندی پیش، از قول وزیر کار، خاطرنشان ساخته بود: "پایین آمدن سن زنان سرپرست خانوار، افزایش دوبرابریِ نرخ بیکاری در بین زنان نسبت به مردان، فصلی بودن کار زنان، گرایش زنان به سمت کارهای خدماتی [بخوان: دسترسی نیافتن زنان به کارهای صنعتی و حرفه‌ای به‌دلیل تبعیض جنسیتی] و عدم استقبال کارفرمایان از حضور زنان در محیط‌های کاری ازجمله آسیب‌های پیش‌روی حوزه زنان است."

در چنین اوضاعی، بار دیگر واپس‌گرایان زن‌ستیز، باوجود مخالفت قاطع زنان، برنامهٔ کاهشِ ساعتِ کاری، یعنی درواقع تضعیف جایگاه زنان در کار و جامعه، را مطرح کرده‌اند. خبرگزاری ایسنا، در اوایل تیرماه، از قول یکی از اعضای کمیسیون اصل نود مجلس، نوشت: "کاهش ساعت کاری زنان شاغل... می‌تواند به موضوع استیفای حقوق زنان و در رعایت شرایط طبیعی زنان منجر شود و می‌تواند به تحکیم بنیان خانواده کمک کند."

این دیدگاه و طرح، چنان ارتجاعی است که حتی انتقاد برخی مسئولان رژیم را موجب شده است. کاهش ساعت کاری زنان شاغل از زمره اجزای برنامه ولی‌فقیه برای افزایش جمعیت است و محتوایی زن‌ستیز و ضدمردمی دارد. به‌نام کاهش ساعت کاری زنان شاغل، در حقیقت جایگاه زنان در کار و تولید و امور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تضعیف می‌شود، و بر اساس دیدگاه‌های ارتجاعی حاکم، وظیفه آنان به "خانه‌داری" و "نگهداری از فرزند" محدود می‌شود.

محتوای چنین طرح‌هایی، خود می‌تواند علت "زنانه شدن فقر" در کشور را توضیح دهد. طراحان کاهش ساعت کاری زنان شاغل، هیچ سخنی از چگونگیِ دستمزدها، مزایایِ جانبی، موضوع بیمهٔ اجتماعی، بیمهٔ درمانی، و حقوق بازنشستگی درخصوص زنانی که ساعت کار آنان کاهش می‌یابد، به زبان نمی‌آورند. درحالی‌که کارفرمایان با حمایت مستقیم دولت و در راستای جلب و جذب سرمایهٔ خارجی و چوبِ حراج زدن به ثروت ملی زیر عنوان خصوصی‌سازی، حاضر نیستند زنان به‌طور عام و زنان متأهل به‌طور خاص را استخدام کنند و در برابر کار مساوی، دستمزدی مساوی با دستمزد مردان به آن‌ها پرداخت کنند، چگونه قرار است منافع و حقوق زنان شاغل، خصوصاً زنان کارگر، معلم، پرستار، کارمند ادارات دولتی و خصوصی، با کاهش ساعت کاری، تأمین و تضمین شود؟

برخورد با فقر در میان زنان از سوی رژیم، با بی‌برنامگی و نفی هویت مستقل زنان در مقام نیمی از جامعه توأم است. تبعیض طبقاتی- جنسیتی، عامل زنانه شدن فقر در کشور ماست!

وارد کردنِ محصولات کشاورزی از "اتحادیهٔ اروپا" به کشور، به‌جایِ تولیدات داخلی

با آغاز گام‌به‌گام آزادسازیِ قیمت‌ها، بخش‌های تولیدی- اعم از صنعت و کشاورزی- با مشکل‌های جدی‌تر روبه‌رو شده‌اند، و گزارش‌ها از افزایش هزینه‌های تولید در کشاورزی و صنایع حاکی‌اند. قانون هدفمندیِ یارانه‌ها، که به‌دستور صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در میهن ما اجرا می‌شود، بخش کشاورزی را به سرحد اضمحلال و فروپاشی کشانده است.

هم‌زمان با اعلام تک‌نرخی کردنِ قیمت بنزین و حذفِ یارانه حامل‌های سوخت، خبرگزاری مهر، ۸ خردادماه، گزارش داد: "رییس مجمع ملی تشکل‌های کشاورزی کشور گفت، حذف یارانهٔ سوختِ بخش کشاورزی هزینه‌های تمام‌شده تولیدات این بخش را حداقل بین ۶ تا ۷ درصد افزایش می‌دهد. ... باید از مسئولان دولتی سؤال کرد، مسیر حذف حمایت از کشاورزان و رها کردنِ آنان در میان مشکلات تا کجا ادامه دارد؟"

در بخش دیگر این گزارش، تصریح می‌گردد: "کشاورزانی که امروزه با سختی و شاید هم از سر ناچاری به تولید مشغول هستند، با ادامهٔ روندِ فعلی توان تولید کردن را از دست می‌دهند. ... با حذفِ یارانه سوختِ کشاورزان، هزینه‌های اقلام موردنیاز برای تولید و همچنین برای زندگی کشاورزان و روستاییان به‌شدت افزایش پیدا می‌کند. به اعتقاد ما حداقل ۶ تا ۷ درصد بر میزان هزینه‌های تولیدِ کشاورزی افزوده می‌شود، ضمن اینکه هزینه‌های عمومی زندگی کشاورزان و روستاییان نیز حدود ۲۰ درصد بالا می‌رود."

این برآورد زمانی انتشار می‌یابد که، مطابق گزارش‌های منتشرشدهٔ رسمی، بیش از ۴۰ درصدِ خانوارهای دهقانی (روستاییان سراسر کشور) زیرخط فقر بسر می‌برند. از دیگر سو، روزنامه اعتماد، ۷ خردادماه، در گزارشی به‌نقل از مرکز آمار جمهوری اسلامی، نوشته بود: "تورم محصولات و خدمات کشاورزی ۲۳٫۵ درصد افزایش یافت. ... مرکز آمار ایران گزارشی با عنوان قیمت فروش محصولات و هزینهٔ خدمات کشاورزی، زمستان ۹۳، منتشر کرد. تورم محصولات کشاورزی، دامی و خدمات در قیاس با زمستان ۱۳۹۲، با ۲۳٫۵ درصد افزایش گزارش شده است."

افزایش هزینه‌های تولیدِ کشاورزی، سبب فقر بیشتر دهقانان زحمتکش می‌گردد. ایسنا، ۸ خردادماه، در این رابطه در گزارشی اعتراف کرد: "حذفِ سهمیهٔ سوخت، مشکلات کشاورزی را دوچندان می‌کند. ... کشاورزان همین حالا هم توان پرداخت نهاده‌های کشاورزی را ندارند. بالا رفتن قیمت سوخت انگیزهٔ تولید را در کشاورزی پایین آورده و منجر به کاهش تولید می‌شود."

در این اوضاع، دلال‌ها، واسطه‌ها، و سَلَف‌خرها، بیش از گذشته سود برده‌اند و با تمام

ادامه رویدادهای ایران ...

امکان‌های اهریمنی و حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم حکومتی، به‌جان دهقانان افتاده‌اند. ایسنا، ۱۴خردادماه، گزارش داد: "بین قیمت تمام‌شدهٔ سیب‌زمینی و قیمت فروش در بازارِ مصرف، اختلافِ دوبرابری وجود دارد که این امر ناشی از سودجویی دلالان است." همچنین ایرنا،۲۲ خردادماه، نوشت: "واسطه‌ها قیمت محصولات کشاورزی را تعیین می‌کنند و کشاورزان مجبور به فروش ارزان تولید خود به آن‌ها هستند."

دولت- در چارچوب اقتصاد مقاومتیِ ولی‌فقیه- برنامه‌یی را تدوین کرده است که عنوان "قیمت تضمینی در بورس کالا" نام گرفته است، و ازاین‌پس، شرکت‌های خصوصی و دلال‌های بزرگِ بخش کشاورزی، بر محصولات روستایی چوب حراج می‌زنند و نرخ تعیین می‌کنند. به‌علاوه، حذفِ یارانهٔ بخش کشاورزی در ایران، پای شرکت‌ها و انحصارهای فراملی را به بازارِ کشور گشوده است. بانک‌های کشور موظفند، تسهیلات درازمدت و کم‌بهره برای سرمایه‌گذاری، به شرکت‌های خارجی اختصاص دهند. ایرنا، ۶ خردادماه، گزارش داده بود که، شش سند همکاری کشاورزی بین ایران و فرانسه به امضا رسیده است. مطابق این سندها، محصولات کشاورزی فرانسه، به‌ویژه در زمینه‌های دام، شیلات، محصولات ارگانیک باغبانی، و محصولات زراعی و میوه‌جات شامل: انگور، سیب، گلابی، و دیگر محصولات فرانسوی، به ایران صادر می‌شود. باید تأکید کنیم که، "اتحادیهٔ اروپا" به کشاورزانش یارانه پرداخت می‌کند. آیا با حذفِ یارانهٔ بخش کشاورزی و کاهش تولید و فقیرشدن دهقانان، می‌توان با ورودِ سیل‌آسای محصولات کشاورزی اتحادیه اروپا به‌رقابت برخاست و از تولید ملی حمایت کرد؟

کاهشِ مساحت جنگل‌ها و تخریبِ دامنه‌دار محیط‌زیست

وضعیت محیط‌زیست میهن ما، درنتیجهٔ سیاست‌های رژیم و دولت، هر روز بدتر و وخیم‌تر از پیش می‌شود. هنگامی‌که پدیدهٔ ریزگردها زندگی در استان‌های غرب و جنوب‌غربی کشور و حتی استان‌های مرکزی را در معرض تهدید جدی قرار داده است، رژیم و دستگاه‌های ذی‌ربط- به‌ویژه سازمان محیط‌زیست- با چشم بستن بر واقعیت‌ها و به دلیل بی‌برنامگی، عملاً در تخریب محیط‌زیست سهیم‌اند. در این رابطه، تأسیس شرکت‌های خصوصی و استفاده از امکانات آن‌ها برای حفاظت از محیط‌زیست در دستورکار دولت روحانی و معاونت محیط‌زیست دولت قرار دارد. این طرح، از همان ابتدا با مخالفت گسترده فعالان محیط‌زیست روبه‌رو شده است، و حضور شرکت‌های خصوصی را عاملی برای تشدید نابودی مراتع، جنگل‌ها، دریاچه‌ها، زیستگاه‌های حفاظت‌شده، و مناطق و پارک‌های ملی، دانسته‌اند.

منطقهٔ بکرِ میشان، واقع در استان همدان و در اطراف کوه الوند، در اواسط خردادماه، از سوی این قبیل شرکت‌های خصوصی که قرار بود مدافع و حافظ محیط‌زیست باشند، مورد تعرض قرار گرفت. این شرکت‌ها، به‌جای حفاظت از محیط‌زیست- باوجود بهره‌مند شدن از امکان‌های سازمان محیط‌زیست- به‌ناگاه به شرکت‌های پیمانکاری‌ای تبدیل شدند و با بستن قرارداد با هلال‌احمر، در حال ساخت‌وساز ویلا و انبار هستند. ایسنا، ۱۸ خردادماه، گزارش داد: "پدیده زمین‌خواری، و اخیراً کوه‌خواری و ساخت‌وساز در ارتفاعات توسعه یافته و بار دیگر دستگاه‌های اجرایی به سراغ تخریب مکان‌های طبیعی و بکر رفته‌اند، حالا منطقهٔ بکر میشان در الوند با این خطر روبه‌رو است. ... جاده‌سازی در کنار کتیبه و آبشار گنج‌نامه، گودال عمیقی نیز حفر شده است." این تخریب، به جنگل‌های رشته کوه‌های زاگرس، به‌ویژه جنگل‌های بلوط، آسیب جدی وارد می‌آورد.

قرارگاه خاتم‌الانبیاءِ سپاه و شرکت‌های وابسته به بنیادهای انگلی و آقازاده‌ها، در چند سال اخیر، با احداث جاده و ساخت‌وساز ویلا، حسینیه، حوزهٔ علمیه، و به‌اصطلاح مراکز گردشگری، در مناطقی مانند اردبیل، فومن، استان گلستان، لاریجان، نوشهر، میانکاله، سرخه‌حصار تهران، و دریاچه زریوار در مریوان، به جنگل‌ها و مناطق حفاظت‌شده دست‌اندازی کرده‌اند و نابودیِ هکتارها جنگل باارزش را موجب شده‌اند. ایسنا، ۵ خردادماه، در گزارشی، از قول معاون امور جنگل سازمان جنگل‌های کشور، خاطرنشان ساخت: "۷ درصد از مساحت جنگل‌های شمال کشور کاهش یافته است." پیش‌ازاین نیز معاون سازمان محیط‌زیست از تخریبِ گستردهٔ جنگل‌های بلوط در کوه‌های زاگرس، به‌ویژه استان لرستان و همدان، و نیز نابودی بخش مهمی از جنگلِ درختان خَرا در چند سال اخیر خبر داده بود. توضیح اینکه، درختچهٔ خَرا در مناطق جنوبی کشور در استان هرمزگان و جزیره قشم می‌روید، این درختچه‌ها در شیرین‌سازی آب شور دریا در جزایر ایران در خلیج‌فارس و مناطق کرانه‌های جنوبی ایران، از تنگه هرمز به طرف بندر چابهار، نقشی اساسی دارند. جنگل‌های خَرا- به وسعت بیست هزار هکتار- در استان‌های هرمزگان و سیستان و بلوچستان قرار دارد.

علاوه بر نابودیِ جنگل‌ها، باتوجه به خشک‌سالی و همچنین سدسازی‌های بی‌رویه و غیراستاندارد شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران، وضعیت رودها و دریاچه‌های کشور نیز فوق‌العاده اسفناک و دردآور است. رود کارون- بزرگ‌ترین رود قابل کشتیرانی کشور در استان خوزستان- با افت سطح آب روبه‌رو است و به‌علت سدسازی‌ها، آب شور خلیج‌فارس وارد آن شده است. دریاچهٔ بختگان، آخرین نفس‌های خود را می‌کشد و به‌این علت، بخش‌های وسیعی از استان فارس با فاجعه زیست‌محیطی روبه‌رو گردیده است. دریاچه ارومیه نیز همچنان وضعیتی وخیم دارد. یکی از مسئولان استانداری آذربایجان غربی، اوایل تیرماه امسال، اعلام کرد: "بروز بیماری‌های نوظهور در حوضه دریاچه ارومیه مشاهده می‌شود. "با سدسازی‌های قرارگاه خاتم‌الانبیاءِ سپاه در اطراف دریاچه ارومیه، حدود ۳۰۰ میلیون مترمکعب آب ورودی به دریاچه ارومیه کاهش یافته است.

این وضعیت نشانهٔ بی‌برنامگی سازمان محیط‌زیست و سیاست‌های ضدملی رژیم ولایت‌فقیه است. بی‌دلیل نبود که ایلنا، ۳ خردادماه، در گزارشی از محیط‌زیست ایران، تأکید کرده بود: "دخالت مسئولان غیرمتخصص، بزرگ‌ترین مشکل محیط‌زیست فارس "است. این مشکل محدود به استان فارس نیست، بلکه در مورد سراسر میهن ما صدق می‌کند. برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی مخرب در کنار دیدگاه‌های قرون‌وسطایی افراد غیرمتخصص، فاجعه را برای محیط‌زیست ایران رقم زده است!

ادامه بیانیه حزب توده ایران ...

معیشت مردم، توجه به مسئلهٔ ثروتمندتر شدن ثروتمندان درحالی‌که فقر در کشور همگانی می‌شود، و البته توجه به مسئلهٔ سرکوبِ هر نوع اعتراض زحمتکشان، به صدر مسائل اصلی موردتوجه جامعه باز خواهد گشت، و حاکمیت ولایی، در این مسئله‌های عمده، باید پاسخگوی مردم و نیروهای اجتماعی، ملّی، و دموکراتیکی باشد که برای دموکراسی و عدالت اجتماعی پیکار می‌کنند.

حزب تودهٔ ایران، در هفته‌ها و ماه‌های آینده، روند اجرای توافق‌نامهٔ روز سه‌شنبهٔ ۲۳ تیرماه را به‌دقت دنبال خواهد کرد و دربارهٔ پیامدهای مثبت و منفی آن نظر خواهد داد . مردم ایران سرانجام در مورد سرنوشت سیاسی نیروهایی که با اجرای سیاست‌هایی تبهکارانه، کشورمان را در چنین وضعیتی قرار دادند و فرصت‌های تاریخی باارزشی را نابود کردند، تصمیم خواهند گرفت. رأی محکومیت سیاسی رژیمی که ایران را به اینجا کشاند، مرحله‌یی مهم از روند پیکار طبیعی مردم برای دستیابی به زندگی بهتر و برای صلح، دموکراسی، آزادی، و عدالت اجتماعی است.

زمان و فضای مانورهای سیاسی و دادن وعده‌های سر خرمن و موکول کردن خواست‌های برحق زحمتکشان به حصول توافق هسته‌ای رو به‌پایان است. حسن روحانی و دولت او اکنون باید نشان دهند که در چه زمانی و چگونه می‌خواهند وعده‌های انتخاباتی‌شان را بدون به‌حراج گذاشتن ثروت‌های ملّی عملی کنند. حزب تودهٔ ایران، مانند همیشه با تمام توان به تلاش خود برای بسیج کردن نیرو و به‌چالش طلبیدن رژیم ولایت‌فقیه و همچنین روشنگری دربارهٔ ماهیت واقعی سیاست‌ها و وعده‌های توخالی و تحقق‌نیافتهٔ دولت حسن روحانی در زمینهٔ بهبود اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران، به‌مبارزه‌اش در راه تحقق تحوّل‌های بنیادی در ایران، ادامه خواهد داد.

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران- ۲۴ تیرماه ۱۳۹۴

ادامه بن بست و افلاس "اسلام سیاسی"...

افغانستان مشاهده کرده ایم. از جمله ویژگی های این حکومت آرمانی بنا کردن رژیمی بر پای قوانین قرون وسطایی، خشونت ضدانسانی بی سابقه، شکنجه و گردن زدن انسان های بیگناه، ترور و جنگ طلبی و تجاوز و آزار زنان و سرکوب هرگونه اندیشه متفاوت و آزادی خواهی خارج از چارچوب تنگ نظری رهبران حکومت اسلامی است. افلاس و بن بست سیاسی اینگونه تفکرات و اندیشه های رهبر رژیم و همراهان او آنچنان است که حتی بخش بزرگی از رهبران طراز اول مذهبی در ایران و منطقه مرز بندی های مشخصی با این اندیشه ها کرده اند و این گونه عملکرد را کاملا غیر اسلامی می دانند. حصر، زندانی و شکنجه کردن رهبران اسلامی در ایران زیر حاکمیت رژیم ولایت فقیه حتی از دوران حاکمیت رژیم پلیسی شاه فرا تر رفته است و دامن هر رهبر مذهبی ای که حاضر نیست تن به ترهات رهبری رژیم بدهد، گرفته است.

خامنه ای در بخش دیگری از سخنانش، با اعتراف روشن به هراس او و همراهانش از نضج گیری دوباره اندیشه های مارکسیستی در ایران از جمله می گوید: **"البتّه من شنیده‌ام در دانشگاه ما یک جریانهایی باز دارند حرف مارکسیسم را دوباره زنده میکنند، منتها این، دمیدن در کوره‌ی خاموش است این، نقش بر آب زدن است؛ دیگر به درد نمیخورد. با آن‌همه ادّعامدّعا و با آن‌همه سروصدا و آن‌همه قربانی گرفتن و مانند اینها، نظامهای کمونیستی دنیا بعد از شصت سال، هفتاد سال، جز افتضاح، چیز دیگری به بار نیاوردند؛ یعنی دروغ بودن شعارهایشان ثابت شد، ناتوانی و ناکارآمدی‌شان هم ثابت شد؛ بنابراین آن، دیگر برنمیگرد".**

جالب اینجاست که خامنه ای و رهبران رژیم به خوبی می دانند که این نضج گیری اندیشه های مارکسیستی ارتباط روشن و انکار ناپذیری با حیات و پیکار حزب تودهٔ ایران دارد و بنابراین رهبر رژیم تلاش می کند تا در ادامه همین سخنان،با حمله به حزب ما آن را بی اعتبار جلوه دهد و اضافه می کند: "همان‌هایی که عضو حزب توده بودند و بیست سال زندان هم کشیده بودند، بعد آمدند در تلویزیون جمهوری اسلامی، بدون اینکه فشار و زوری وجود داشته باشد، "غلط‌کردم‌نامه" را نوشتند و خواندند؛ این را شماها شاید یادتان نیست؛ مال سال‌های اوائل ۶۰ است. ده دوازده نفر از عناصر حزب توده آمدند تلویزیون جمهوری اسلامی- بنده آن‌وقت رئیس‌جمهور بودم؛ من تعجّب کردم، ما دوستان فعّال و مسئولین درجهٔ یک کشور تعجّب کردیم که این‌ها چطور آمده‌اند ... این‌ها آمدند صف کشیدند، نشستند روی صندلی، یک نفر از خودشان به‌عنوان مجری شروع کرد از این‌ها سئوال کردن مواردی که خیانت‌های حزب توده را به کشور اثبات می کرد... بعضی از اینها را ما از نزدیک می‌شناختیم؛ بعضی‌ها با ما هم‌زندان بودند؛ بعضی‌ها را بعد از زندان دیده بودیم و می‌شناختیم‌شان، ادّعا و مدّعاهایشان تا عرش میرفت- اینها آمدند صف کشیدند، نشستند روی صندلی، یک نفر از خودشان به‌عنوان مجری شروع کرد از اینها سؤال کردن/ درباره‌ی/ مواردی که خیانتهای حزب توده را به کشور اثبات میکرد. بعد آنها هرکدام که یک خرده کوتاه می‌آمدند و حرف نمیزدند، این مجری چون از خودشان بود، میگفت آقا، فلان وقت، فلان کار را شما کردید، فلان چیز را گفتید، مجبور میشد بگوید بله، گفتم؛ یعنی ما نبودیم که از آنها میخواستیم اقرار بگیریم، خودشان از خودشان اقرار می گرفتند..."

ما در شماره پیش "نامه مردم" ضمن اشاره به مصاحبه خبرگزاری سپاه پاسداران به پرتوی، عضو سابق حزب و همکار اطلاعاتی دستگاه های امنیتی رژیم و همچنین چاپ یک سریال از پیش تنظیم شده دستگاه های امنیتی رژیم در خبرگزاری فارس از یورش سازمان یافته و هماهنگ رژیم بر ضد حزب ما سخن گفتیم.

سخنان اخیر خامنه ای،که به شکل مشخصی هم در سخنان پرتوی و همه در سریال منتشر شده از سوی خبرگزاری فارس نیز منتشر شده است را به هیچ وجه نمی توان اتفاقی دانست. دروغگویی رهبر رژیم ولایت فقیه که خود را شخصی مذهبی و روحانی معرفی می کند نمی تواند از سر بی خیری و بی اطلاعی او از وقایع دهشتناک و تکان دهنده ای که در زندان های زیر نظر او رخ داده اند باشد. بر این اساس موضوع گیری های فریبکارانه رهبر رژیم تنها یک معنا دارد بن بست نظری و افلاس "اسلام سیاسی" ای که آرمان او و طرفداران اوست و تلاش در بی اعتبار جلوه دادن مخالفان سیاسی و دگراندیشان. در زمینه این ادعای رهبر رژیم که بخش اساسی ای رهبران حزب ما به دلیل شکنجه های وحشیانه "سربازان گمنام امام زمان" همچون شریعتمداری ها و دیگران مجبور به بیان مسایلی شدند که دروغ های دیکته شده از سوی شکنجه گران بودند آنقدر سند و مدرک منتشر شده است که دیگر کمتر کسی برای آنها اعتباری قائل است.

به عنوان نمونه مرتضی کاظمیان، از چهره های جنبش اصلاح طلبی در ایران در پاسخ به همین مدعیات رهبر رژیم می نویسد: "صرف‌نظر از داوری در مورد کارنامه حزب توده و عملکرد رهبرانش، آنچه که در اینجا مورد توجه است، همان اشاره آیت‌الله خامنه‌ای به "غلط کردم نامه" نوشتن و "اقرار بدون فشار و زور" رهبران حزب توده است. در این خصوص سخن کم نیست؛ اما تنها به‌عنوان یک شاهد مهم، می‌توان به نامه تاریخی نورالدین کیانوری به رهبر جمهوری اسلامی در بهمن ۱۳۶۸ اشاره کرد. در این نامه مفصل، نفر نخست حزب توده از شکنجه‌ها علیه خود و هم‌حزبی‌هایش شرح مفصلی می‌دهد. برخی از این خشونت‌ها که در سند مزبور به تفصیل تشریح شده، به اجمال چنین است:

- شلاق با لوله پلاستیکی تا حد "آش و لاش کردن کف پا"؛
- "دستبند قپانی" به‌مدت ۸ تا ۱۰ ساعت متوالی برای ۱۸ شب پشت سر هم؛
- شلاق همراه با "انواع توهین و با رکیک‌ترین ناسزاگویی‌ها"؛ و
- آویزان کردن فرد با طناب از سقف همزمان با دستبند قپان؛
- "شکنجه روحی": شلاق زدن همسر و دختر پیش چشم متهم.

کیانوری در نامه مفصل و غریبش به نفر نخست نظام، ضمن توضیح فشارهای غیرانسانی و غیرقانونی گوناگون وارد شده به خود و همسرش (در ۷۰ سالگی) و نیز به گروهی از همفکرانش، تاکید می‌کند: "به وجدان انسانیم سوگند که یک کلمه از آنچه نوشتم خلاف واقع و حقیقت نیست. "ربع قرن پس از این نامه تلخ، آیت‌الله خامنه‌ای اما از "اقرار بدون فشار و زور" رهبران حزب توده می‌گوید، و البته از "صداقت" و "انصاف" .... "

افزون بر این همانطور که ما در شماره قبل "نامه مردم" اشاره کردیم رفیق قهرمان دکتر احمد دانش، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، در زمینهٔ رفتار غیرانسانی جنایتکاران رژیم ولایت‌فقیه در زندان‌ها، در نامه سرگشاده‌یی به آیت‌الله منتظری، از زندان اوین، ازجمله نوشت: "قلم من که تحمل بار بیان این‌همه زشتی و پلیدی را ندارد، ولی نمی‌دانم شما که خود مدتی گرفتار ددمنشان رژیم طاغوت و زندانی بوده‌اید، آیا می‌توانید حال انسانی را نزد خود مجسم کنید که اغلب در نیمه‌های شب با چشمانی بسته و در گوشه‌های خلوت و تاریک زندان، با این احساس که تنهای تنهاست، کوچک‌ترین حقی ندارد و هیچ‌کس به فریادش نمی‌رسد، باید انواع شکنجه‌های روانی و جسمی را تحمل می‌کردم. "

و سند دیگر اینکه، گالیندوپل، نماینده ویژه اعزامی از سوی سازمان ملل به ایران، در گزارشی دربارهٔ وضعیت حقوق بشر در ایران، پس از سفرش به ایران در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۸، و پس از فاجعه کشتار ملی هزاران زندانیان سیاسی، ازجمله صدها تن از رهبران، اعضا و هواداران حزب، دربارهٔ دیدارش از زندان اوین و دیدارهایش در این زندان، ازجمله نوشت: "سه تن از اعضای پیشین حزب توده در یک سلول به‌سر می‌برند. آقای کیانوری، دبیرکل سابق، یکی از کادرهای بالا و یک عضو ساده. تنها آقای کیانوری پذیرفت که نامش در گزارش بیاید. او به‌شدت انکار کرد که جاسوس یک قدرت خارجی بوده و قصد براندازی دولت انقلابی را داشته است. وی در برابر مسئولان و کارمندان زندان تائید کرد که شکنجه شده بود، دست‌های نیمه فلج و انگشتان شکسته خود را نشان داد و از دیگر شیوه‌های آزار سخن گفت..." [به‌نقل از: "نامهٔ مردم"، شمارهٔ ۳۰۳، سه‌شنبه ۲۹ اسفندماه ۱۳۶۸].

علی خامنه ای و دیگر رهبران رژیم به عبث می کوشند تا از طریق این دروغ پردازی های رسوا اعتبار پیکار صد ساله جنبش کمونیستی ایران و نبرد بیش از هفتاد و اندی حزب تودهٔ ایران را اینگونه خدشه دار کنند. پیکار خلل ناپذیر توده ای ها در دفاع از حقوق زحمتکشان و برای تحقق آزادی و عدالت اجتماعی همواره خاری در چشم دشمنان منافع ملی و مردمی میهن بوده است و این است راز روئین تنی حزب ما.

آنچه امروز علی خامنه ای باید به آن پاسخ دهد عواقب سیاست های فاجعه باری است که رهبری رژیم ولایت فقیه در دهه ها اخیر بر میهن ما تحمیل کرده است. "بی اعتباری و افلاس نظری" اسلام سیاسی "ای که خامنه ای در تلاش احیای آنست مدتهاست در چشم مردم ما و مردم منطقه به اثبات رسیده است و برخلاف مدعیات خامنه ای که مارکسیسم با پول آمریکایی هاست که دارد احیا می شود این نیروهای مدافع "اسلام سیاسی "همچون داعش و دیگرانند که با امکان های مالی عربستان سعودی، دیگر نیروهای ارتجاعی منطقه و سیا به جنایات خود در منطقه ادامه می دهند.

ادامه جنبش زنان ...

جنب‌وجوش‌های نهان و آشکار جناح‌های حکومتی به‌منظورِ تقسیم کرسی‌های مجلسِ آینده، شدت پیدا کرده‌اند و خبر و گزارش‌های مرتبط با این جنب‌وجوش‌ها در رسانه‌های وابسته به این جناح‌ها، گسترده‌تر از پیش، بازتاب یافته‌اند. در این میان، فعالان سیاسی نزدیک به جناح موسوم به اعتدالیون همراه با اصلاح‌طلبان حکومتی، طبق روال این‌گونه فعالیت‌ها در گذشته، با تمرکز بر جنبش زنان درصددند با جلبِ حمایت زنان، بر رونق بازار سیاسی‌شان بیفزایند و مسیر رسیدن به برنامه‌های سیاسی‌شان را هموارتر سازند. خبرهای ارسالی از نشستِ جمعیت موسوم به زنان مسلمانِ نواندیش، ازجمله خبرهایی بودند که بازتاب آن‌ها در روزنامه‌های نزدیک به دَولت روحانی پررنگ‌تر شده بود. در این همایش- که با شرکت افرادی همچون: شهین‌دخت مولاوردی، الهه کولایی، فاطمه راکعی، آذر منصوری، مینو مرتاضی‌لنگرودی، سهیلا جلودار زاده، شهربانو امانی، اکرم مصوری‌منش، فخرالسادات محتشمی، و جز اینان، برگزار شد- مباحث عمده بر انتخابات آتی مجلس متمرکز گردیده بود. گزارشی که روزنامه شرق، ۲۲ تیرماه، و سایت مدرسهٔ فمینیستی از این همایش منتشر کردند حاکی از آن بود که، اکثر سخنرانان و شرکت‌کنندگان در این نشست- به‌جز چند استثنا- به‌نوعی با حاکمیت در ارتباط بودند و یا هستند. روزنامه شرق، به‌نقل از آذر منصوری، می‌نویسد: "گذشتِ ۳۶ سال از انقلاب و برگزاریِ ۹ مجلس نشان داده است انتخابات فرصت مناسبی برای مشارکت زنان و مطرح کردن مطالبات این قشر از جامعه است. درحالی‌که در این مدت سهم زنان در مجلس فقط سه درصد بوده است." خانم منصوری، در جایی دیگر از سخنانش، می‌گوید: "گمان می‌کنم به همان میزان که جریان‌های سیاسی اعم از گروه‌ها و احزاب مختلف تلاش می‌کنند درصدِ مشارکت زنان را در ساختار حقوقی افزایش دهند، بحث پذیرشِ آن در جامعه نیز اهمیت دارد و باید جریان سازی‌های لازم در بطن جامعه نیز به‌وجود بیاید."

خانم آذر منصوری در حالی از انتخابات همچون فرصتی مناسب برای مشارکتِ زنان و مطرح کردنِ خواست‌های‌شان سخن به‌میان می‌آورد که کارزارهای جنبش زنان در میهن ما- با رویکردهایی گوناگون که تنها به شرکت در انتخابات‌ها منحصر نمی‌شوند- توانست دستاوردهایی چشمگیر داشته باشد. برای یادآوری باید گفت که، فعالیت اجتماعی زنان در رابطه با خواست‌ها و معضل‌های زنان، در دوم خرداد ۷۶ و پس از آن، یعنی دورانی که جامعه ما تحول‌هایی چشمگیر را تجربه کرد، ثمرهٔ ارزشمند کارزارهای زنان در این دوران بود. ما در آن مقطع، کمپین‌هایی گونه‌گون را شاهد بودیم، که ازجمله آن‌ها، کمپین یک‌میلیون امضا بود. در آن عرصه کارزارها، بسیاری از زنان شجاع و آگاه میهن توانستند با فعالیتی مستمر در بین زنانی که به‌طورَعمده فعالِ سیاسی هم نبودند، میزان آگاهی و مشارکت اجتماعی را به‌طورِکلی در جامعهٔ و به‌ویژه در بین زنان، به‌نحو چشم‌گیری بالا ببرند. رژیم ولایت‌فقیه با آگاهی از اینکه چنین وضعیتی خطرهایی را متوجه آن خواهد کرد، در اولین فرصت- و همزمان با سرکوب جنبش‌های اجتماعی- توانست این جنبش اجتماعیِ بالنده و بالقوه عظیم، یعنی جنبش زنان، را به‌عقب‌نشینی وادارد. دستگیری‌های پرسروصدای همین چند هفته گذشته از فعالان سیاسی زن که برای حق حضور در سالن‌های ورزشی و تماشای مسابقات تلاش می‌کردند [و همچنین روانه کردن دگربار نرگس محمدی، فعال حقوق‌بشری، برای شش سال به زندان و جدایی بناگزیر و ظالمانه از کودکانش]، نمونه‌های تازه‌ای از هراس حاکمیت را از مشارکت اجتماعی زنان در عرصهٔ خواست‌های خاص و عام زنان به‌وضوح اثبات می‌کند. به‌همین دلیل ما معتقد نیستیم که تلاش‌های در حال انجام، برای گرم کردن تنورِ انتخاباتِ ولی‌فقیه، به‌خودی‌خود دستاوردی برای جامعه و زنان، به‌بار خواهد آورد. شرکت در انتخابات در موقعیتی مفید خواهد بود که محصول جنبش اجتماعی‌ای پویا، واقعی، و برخاسته از متن جامعه باشد، و اگر غیرازاین باشد، به نتایجی می‌رسد که در سخنان خانم منصوری بازتاب یافته است و به "بحث پذیرشِ آن در جامعه" ربط داده شده است. به‌عبارت‌دیگر، خانم منصوری با وارونه کردن واقعیت‌های موجود، سرکوبِ شدید جنبش مدنی در میهن ما را نادیده می‌گیرد، و با پیش کشیدن بحث عدم پذیرشِ جامعه، آن را توجیه می‌کند. طُرفه اینکه، ایشان معتقد است "باید جریان سازی‌های لازم در بطن جامعه نیز به‌وجود آید"، و این درحالی‌است که ما در عرصهٔ فعالیت زنان نمونه‌هایی شورانگیز در این زمینه کم نداشته‌ایم، و اتفاقاً در این رابطه، جنبش زنان با کمبود مادی و معنوی روبه‌رو نیست. مانع اصلی در این راستا، جو شدید سرکوب و دستگیری‌هاست که در طول تمامی سال‌های موجودیت رژیم ولایت‌فقیه بر فضای فعالیت‌های زنان حاکم بوده است.

دیگر سخنرانِ این نشست، خانم فاطمه راکعی بود. او با اشاره به محدود شدن فعالیتِ جمعیت زنانِ نواندیش در دوران احمدی‌نژاد، ضمن اظهار خوشبختی از فعالیت دوبارهٔ این جمعیت بعد از تشکیل دولت روحانی، مهم‌ترین فعالیت این جمعیت را فعالیت برای انتخابات آتیِ مجلس [مجلس دهم] دانست. وی در قسمتی از سخنانش ازجملهٔ گفت: "لابی‌گری و تلاش برای حضورِ حداقل ۳۰ درصدیِ زنان را در فهرست‌های اصلاح‌طلبان مجلس شروع کرده‌ایم که تا قطعی شدن این حضور، این فعالیت‌ها ادامه خواهد داشت. اگرچه شعار جمعیت ما حضورِ ۵۰ درصدی بود که با صحبت‌های انجام‌شده با بزرگان اصلاح‌طلب روی همان ۳۰ درصد توافق شده است که ان‌شاءالله باید حتماً محقق شود." این قسمت از سخنان خانم راکعی ممکن است این تصور غیرواقعی را در ذهن شنوندگانش به‌وجود آوَرَد که از فعالیت در انتخاباتِ کشوری سخن می‌گوید که سازوکارهای دمکراتیک در آن در بالاترین سطح قرار دارد. اما کمتر کسی است که از این موضوع اطلاع نداشته باشد که سازوکارهای موجود در سیاست‌های رژیم ولایت‌فقیه درمورد زنان به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی گردیده‌اند که شالوده‌شان بر خانه‌نشین کردنِ زنان استوار شده است. در سیستم سیاسی‌ای که زنان را با بهانه مرخصی زایمان از کار اخراج می‌کنند، ورود ۳۰ تا ۵۰ درصدی سهم زنان در فهرست نامزدهای انتخاباتیِ مجلس از سوی جناح‌های حکومتی [و یا امکان انتخاب شدن‌شان با این درصدها]، توهمی بیش نیست. به‌خصوص اینکه، این جریان نواندیشِ مسلمان از طریق چانه‌زنی [و لابی‌گری] با نیروهایی که سرشتِ زن‌ستیزِ آن‌ها بر همگان آشکار است، قرار است این درصدها [۳۰ و ۵۰ درصد] از حضور زنان را "محقق" کند. اغراق‌آمیز نیست اگر گفته شود که حتی خود این فعالان سیاسی وابسته به حاکمیت هم بر این امر واقفند، منتها همان‌گونه که در اول این نوشتار هم اشاره شد، هدف، گرم کردن تنورِ انتخاباتی‌ای است که قرار است منافع جناح‌های چپاول‌گر در آن لحاظ شود. شاید صحبت‌های فائزه هاشمی دراین‌باره به این بحث بیشتر کمک کند. او در ارتباط با مصوبه‌یی که قرار بود برای زنان در مجلس سهمیه ۳۰ درصدی منظور شود و درنهایت در مجمع تشخیص مصلحت نظام رأی نیاورد، گفت: "خودمان هم فکر می‌کردیم که چون آقای هاشمی به‌عنوان رئیس مجمع از این موضوع دفاع کرد حتماً رأی خواهد آورد. ولی رأی نیاورد. با شرمندگی باید بگویم که یکی از کسانی که رأی نداده، عموی من محمد هاشمی بوده است. اگر می‌دانستم ایشان رأی نمی‌دهد می‌رفتیم لابی می‌کردیم! دیشب متوجه شدم که یکی از آن دو نفر عموی من محمد هاشمی، بوده است." فائزه هاشمی به خانواده‌یی تعلق دارد که در صحنه سیاسی ایران به جنایت، چپاول، و فساد گسترده مشهور است. اما او در طول چند سال اخیر سعی وافر داشته است تا خود را تافته‌یی جدا بافته از خانواده و نزدیک به جنبش اجتماعی جا بزند. تزویر و ریاکاری از خصوصیات برجسته این خانواده بدنام است، و باوجود سخنانی که در بالا از او نقل‌قول شد، نمی‌توان او را از این قاعده مستثنا دانست. اوج ریاکاری‌اش در آنجا است که برای پدرش زمینهٔ محبوبیت می‌چیند و درعین‌حال با موضع‌گیری در برابر عمویش، یعنی محمد هاشمی، به‌نحو موذیانه‌ای در بین فعالان مدنی بذرِ توهم می‌پاشد. به‌نظر ما اینکه عموی ایشان درجریان رأی‌گیری به مصوبهٔ یادشده رأی منفی داده است و یا مثبت، خارج از بحث است، چون اصولاً محمد هاشمی درحال‌حاضر [یعنی دورهٔ ششم مجمع] عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام نیست و بعید است که فائزه هاشمی از این موضوع اطلاع نداشته باشد، منتها برای گمراه کردن دیگران و شرط‌بندی بر این اساس که دیگران از عضو نبودن محمد هاشمی در مجمع بی‌اطلاعند، این ترفند را به‌کار زده است.

خامنه‌ای در اسفندماه ۹۰، با تعیین اعضای جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام، پنج نفر را از مجمع کنار گذاشت که عبارت بودند از: میرحسین موسوی، امامی‌کاشانی، بیژن نامدارزنگنه، محمدی ری‌شهری، محمد هاشمی.

سخنرانان دیگر این همایش هم سخنانی کمابیش مشابه ایراد کردند که مضمون آن‌ها به‌طورعمده بر انتخابات مجلس متمرکز بود. بحث ما در اینجا و درحال‌حاضر شرکت کردن و یا شرکت نکردن در این انتخابات نیست، اما لازم است گفته شود که، حزب ما در مقطع‌های گوناگونی که امکان تأثیرگذاریِ واقعی جنبش‌های اجتماعی در تحول‌های سیاسی در جامعه را ممکن می‌دید، شرکت در انتخابات را تشویق می‌کرد. در

ادامه در صفحه ۹

از "اتحادِ پیروزمندِ" نیروهای سیاسی در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، بیاموزیم!

حرکتِ نیروهای سیاسی و تحول‌های ناشی از آن، که به اتحادی پیروزمند، و درنتیجه، خیزشِ ملی مردم در روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ منجر شد، از زاویهٔ‌دیدی که بتوان پیامدهای‌شان را با وضعیت کنونیِ کشورمان قیاس کرد، بایستهٔ کَنکاش و موشکافی است. البته شرایط عینی و ذهنی کنونی جامعه ما در قیاس با تیرماه ۱۳۳۱، از جنبه‌هایی مشخص، متفاوت‌اند، اما شباهت‌هایی بسیار مهم نیز با یکدیگر دارند که اساسی‌ترین‌شان وجود دیکتاتوری‌ای ویرانگر در رأس حاکمیت کشور است. دستگاه و بنیان ایدئولوژیِ استبداد از نوع سلطنتی به نوع "اسلام سیاسی" تغییر و تحول پیدا کرده است، اما دیکتاتوری در هر دو نوع سلطنتی و "اسلام سیاسی"اش، سدکنندهٔ راهِ حرکتِ دموکراسی [هایِ نوپا] و نهادینه شدنِ آزادی‌ها در میهن‌مان و مانع پیشرفتِ آن بوده است.

توجه‌برانگیز اینکه، در حکومت استبدادی محمدرضا شاه و هم‌اکنون نیز در دیکتاتوری علی خامنه‌ای، تأکیدِ بی‌چون‌وچرا بر در دستِ شاه و ولی‌فقیه بودنِ مقام فرماندهی کل نیروهای نظامی به این دو توانِ سرکوبِ افزون‌تر و- در نهایت- جلوگیری از مشارکت مردم در تعیین سرنوشت کشورمان را فراهم کرد و می‌کند. هر دویِ این دو دیکتاتور [شاه و خامنه‌ای] با سوءاستفاده از قوای نظامی، برای بقای رژیمشان دست به کودتا زدند - محمدرضا شاه در کودتایِ نظامی خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و علی خامنه‌ای با به‌کارگیریِ تقلب و سرکوب خشن جنبش سبز به‌وسیلهٔ سپاه و در کودتایِ انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸.

کتاب ***کودتا***، پژوهشِ ارزشمند یرواند آبراهامیان- بر پایهٔ سندهای محرمانهٔ (اکنون آزادشدهٔ)آرشیوهای رسمی ایالات‌متحده و انگلیس- در میان کتاب‌های بسیاری که در این زمینه در ایران و جهان انتشار یافته‌اند یکی از مرجع‌های بسیار دقیقی است که می‌توان آن را برای درک تحول‌های دوران مصدق و خیزشِ جنبش مردمی ۳۰ تیرماه از آن بهره برد. چکیدهٔ سخن کتاب ***کودتا***یِ آبراهامیان و دیگر تحلیل‌گران معتبر بر اساس منابع مستند، این است که، دولتِ بریتانیا در سال ۱۳۳۱ شاه را در جهت صادر کردن فرمانی ملوکانه برای برکنار کردن دکتر مصدق از مقام نخست‌وزیری می‌راند، اما شاه به‌دلیل ترس از واکنش و مخالفتِ مردم به این برکناری، در تصمیم‌گیری در این مورد به‌شدت مردد بود. شاه خواهانِ به‌وجود آوردن جبهه‌یی از نیروهای ضد مصدق برای ساقط کردن دولت از طریق رأی مجلس بود. سندهایی که در کتاب ***کودتا*** بدان‌ها ارجاع شده است نشان می‌دهند که آمریکا و بریتانیا، به‌صورتی جداگانه، با پرداختِ پول‌هایی هنگفت و سازمان‌دهیِ شبکه‌های مخفی در بین گروهی از نمایندگان مجلس، و شخصیت‌ها و نیروهایِ سیاسی و مذهبی (و بسیاری از اطرافیان آیت‌الله کاشانی)، به شاه در این امر کمک می‌کردند. آبراهامیان نشان می‌دهد که استعفای دکتر مصدق در ۲۵ تیرماه [۱۳۳۱] بر طبق حرکتی برنامه‌ریزی‌شده از جانب ایشان به‌منظورِ مقابله با برنامه‌های پشت پردهٔ دربار و عاملان انگلیس بود. دکتر مصدق، به‌عمد، با مطرح کردن موضوع انتقال فرماندهی قوا از شاه به خود، پیش‌زمینهٔ استعفای خود را فراهم کرد، زیرا می‌دانست شاه به‌طور حتم این خواستِ دولت او را رد خواهد کرد و اجازه نخواهد داد که انتصاب وزیر دفاع و مسئولیت قوای نظامی به نهاد برگزیدهٔ مردم یعنی کابینهٔ نخست‌وزیر [مصدق] انتقال یابد. آبراهامیان تصریح می‌کند که، این "اولین باری" بود که دکتر مصدق خطاب به مردم در صحن مجلس شاه را به‌طورِمستقیم مورد انتقاد قرار داد. توجه برانگیز اینکه، دکتر مصدق در اعلام استعفایش در نطق خود در مجلس، این نکته را برجسته کرد: "من به این نظر رسیده‌ام که برای پیروزی مبارزه ملی‌ای که مردم آن را آغاز کرده‌اند، به یک وزیر جنگ قابل‌اعتماد احتیاج دارم... و شاه با این مخالفت نموده!" مجلس در جلسه‌یی غیرعلنی، بدون حضور [نمایندگان] هوادارِ دکتر مصدق، بلافاصله قوام‌السطنه را به مقام نخست‌وزیری منصوب می‌کند. قوام، در نخستین سخنرانی رادیویی‌اش پس از منصوب شدن به مقام نخست‌وزیری، مدعی می‌شود که ملی شدن [صنعت نفت] را او راه‌اندازی کرده است، و به‌دنبال آن، معترضان را تهدید کرد.

مطرح کردن مسئلهٔ فرماندهی کل قوا و، سرانجام، استعفای دکتر مصدق، از دو زاویهٔ‌دید، به وضعیت کنونی کشور و مسائل عمدهٔ آن، مربوط می‌شوند:

نخست اینکه، مصدق در موجه دانستنِ حرکت خود مدعی بود تا زمانی که شاه در حکم مقامی غیرپاسخگو در برابر مردم، فرماندهی کل قوای نظامی را در دست داشته باشد، در راستای دوامِ حکومت دیکتاتوری‌اش، با سرکوب‌گری به‌وسیلهٔ

نیروی نظامی، همواره در برابر هر نوع اصلاحاتی در راستای برقراریِ دموکراسی و دفاع از حق حاکمیت ملی خواهد ایستاد. کودتای نظامی ۲۸ مرداد- یک سال بعدازاینکه مصدق تلاش کرد فرماندهی قوا را از دیکتاتور [شاه] سلب کند- این تلاش دکتر مصدق و درستیِ نظر او دراین‌باره را ثابت کرد. در دوران کنونی نیز، به‌لحاظِ اقتدار مطلقی که علی خامنه‌ای دارد، در اختیار داشتنِ مقام فرماندهی کل نیروهای نظامی و انتظامی- و به‌خصوص نیروهای سپاه و بسیج- همین نظر دربارهٔ او صادق است. به‌عبارت‌دیگر، دیکتاتور [علی خامنه‌ای] و دستگاه ولایت، به‌وسیله قوای نظامی و انتظامی هر نوع تلاش به‌منظورِ به‌وجود آوردن "تغییر" در جهت برقراریِ دموکراسی و آزادی را به‌شدت مسدود کرده‌اند و خواهد کرد. این خصلتِ دیکتاتوریِ استحاله و یا اصلاح‌ناپذیر است.

دوم اینکه، سندها و تحلیل‌ها در کتاب ***کودتا*** نشان می‌دهند که در مطرح کردن موضوع انتقالِ مقام فرماندهی قوا از شاه به کابینه، روی سخن دکتر مصدق با مردم بود و، بسیار مهم‌تر اینکه، مصدق در آنجا به‌طور آشکار در برابر قدرت مطلق و نامشروع شاه ایستاد. هدف دکتر مصدق سلب قدرت از دیکتاتوری بود. البته از دیدگاهِ مشروطه‌خواهیِ دکتر مصدق، گزینه‌یی که در برابر شاه گذاشته شد بر این اساس بود: "شاه سلطنت کند و نه حکومت". این حرکت سیاسی بسیار بارز مصدق، یعنی ایستادن آشکارا در برابر دیکتاتوری، را می‌توان به شرایط کنونی نیز بسط داد، و پرسید: آیا قابل‌تصور است که مثلاً حسن روحانی و یا اکبر رفسنجانی، که دائم دربارهٔ برقراری آزادیِ بیان به مردم وعده‌هایی می‌دهند، در مرحله‌یی، همانند دکتر مصدق، مسئلهٔ انتقالِ قدرت فرماندهی کل قوا از ولی‌فقیه به کابینهٔ ریاست جمهوری را در حضورِ مردم مطرح کنند؟ برای دادنِ جوابِ مثبت به سؤالِ بالا، ارائهٔ آن‌چنان شواهد مستند و تحلیل‌هایی جامع در این زمینه لازم است که همهٔ شواهد مستند و تجربه‌های موجود تا کنونی را بتواند نفی کند. اما جواب منفی به این سؤال- که همهٔ واقعیت‌های عینی و جاری آن‌ها را تائید می‌کند- ما را به این نتیجهٔ انکارنشدنی می‌رساند که برای به‌وجود آوردنِ "تغییر" و گذار از دیکتاتوری، نمی‌توان، و نباید، به کاروان اعتدال‌گرایی و رهبران سیاسی و معنوی آن امید بست، زیرا آنان هیچ‌گاه مانند دکتر مصدق، برای دفاع از آزادی‌ها و گسترش آن حتی گامی برنداشته‌اند. هواداران دواَتشهٔ کاروان اعتدال، لازم است که حداقل یک مورد مؤثر را نشان دهند که حسن روحانی "مصدق‌وار" و باشهامت و در عمل به‌نفعِ مردم در برابر دیکتاتور ایستاده باشد، و یا لااقل، جسته‌وگریخته، به محدود کردن قدرت جایگاه ولی‌فقیه اشاره‌یی کرده باشد. در غیر این صورت، هواداران حسن روحانی باید بپذیرند که در توهم بسر می‌برند.

با فروکش کردن غوغا و تبلیغات بسیار غلوآمیز پیرامون توافق هسته‌ای وین و برپا کردن "جشن

ادامه در صفحه ۹

ادامه از "اتحاد پیروزمند "۳۰ تیر ماه ...

هسته‌ای"، کشور ما وارد مرحله جدیدی از تحولات خواهد شد، و پدیدهٔ "اعتدال‌گرایی" می‌باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. از یک سو عنصر بازچینیِ قدرت و سهم‌خواهیِ جناح‌های نیرومند درون حاکمیت- جناح‌هایی که تا به‌حال با تبعیت از حکمِ "نرمش قهرمانانه" علی خامنه‌ای از دیپلماسی دولت روحانی دفاع کرده‌اند و یا حداقل چوب لای چرخ آن نگذاشته‌اند- وارد میدان خواهد شد و سهم‌خواهی خواهد کرد، و از سوی دیگر، قول‌ها و وعده‌های حسن روحانی مخصوصاً در مورد بهبود وضع معیشت مردم و چرخیدن چرخ اقتصاد که به پس از رفع بحران هسته‌ای حواله داده شده دیگر گره‌گشای کارهای فروبستهٔ دولت نمی‌تواند باقی بماند، و با فشار از پایین، به نزاع جناح‌های قدرت شدت خواهد بخشید.

تصور اینکه توافق هسته‌ای وین حرکتِ پیروزمندِ جمهوری اسلامی در دفاع از حق حاکمیت ملی بوده است و مخصوصاً تصور اینکه این توافق قدرت مطلق علی خامنه‌ای و دستگاه ولایت را محدود خواهد کرد، توهمی بیش نیست. زیرا مذاکره یک طرف از موضع بهشدت ضعیف با طرفی بسیار پرقدرت و مهاجم هیچ‌گاه نمی‌تواند به بسته شدن قراردادی منصفانه بینجامد، آن‌هم درحالی که دغدغهٔ طرف‌های اصلی در مذاکرات نه وضعیتِ مردم کشور ما بلکه مسئله‌های راهبردی [استراتژیک] کشورهای امپریالیستی، به‌ویژه امریکا، باشد. جمهوری اسلامی، با اقتصادی ورشکسته و وضعیتی بحرانی، با طرفِ آمریکایی و متحدانش، که در موضعی بسیار قدرتمند قرار دارند، مجبور به مذاکره و "بده بستان" شد، یعنی با طرفِ قدرتمندی که اصولاً اهل "ستاندن" است. رژیم ولایت‌فقیه، برخلافِ رجزخوانی‌های تظاهرآمیز علی خامنه‌ای برای "تداومِ نظام"- یعنی آنچه رژیم می‌ستاند- مجبور است بسیار فراتر از امور هسته‌ای، امتیازهای اقتصادی‌ای را با اجرای تعدیل‌های نولیبرالی اقتصادی پردامنه‌تر بدهد، یعنی فرایندی که از مدت‌ها پیش شروع شده است. رژیم ولایت‌فقیه، آنچه که از نفوذ و قدرت- سیاسی و اقتصادی- در "بده بستان" با دولت آمریکا از دست داده و نیز خواهد داد، از راه سرکوب نظامی- امنیتی و سهم ستانی‌های جناح‌های قدرت از ثروت ملی، جبران خواهد کرد.

روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱، مردم کشور ما در دفاع از دولت دموکراتیک و نخست‌وزیرشان دکتر مصدق، به‌طور گسترده و متحد، در سراسر ایران، برضد دسیسه‌های دربار شاه و به‌منظور جلوگیری از دست‌اندازی‌های سیاسی و اقتصادیِ آمریکا و انگلیس به میهن ما، به‌پا خاستند. ۶۳ سال پس از آن، در کشور ما هنوز دیکتاتوری حاکم است، و این بار نیز برای "تداومِ نظام"، بار دیگر، از موضع بسیار ضعیف اقتصادی- بعد از دو دهه اجرای تعدیل‌های نولیبرالی در اقتصادی وارداتی و تک‌محصولی- ایران را کت‌بسته به اسارت آمریکا درآورده‌اند.

۶۳ سال پیش، در روز ۳۰ تیر، نیروهای سیاسی مطرح در میهن ما، توانستند اتحاد تاکتیکی‌ای بسیار مؤثر و موفق را در عقب راندنِ ارتجاع سلطنتی و خنثی ساختن تعرض نیروهای خارجی، سازمان دهند، یعنی برداشتن دقیقاً آن گامی که صحنه سیاسی کشورمان اینک بدان نیازمند است. نسل جوان کشور ما در برهه کنونی به‌دلیل سرکوب، سانسور، تبلیغات، و سیاه‌نمایی‌های سازمان‌یافته از جانب دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی، به‌طوردائم در فضای مه‌آلودِ تحریفِ تاریخ قرار گرفته‌اند. هدفِ رژیم ولایی، تفرقه‌افکنی و تشکُل‌گریزی، و مخدوش کردن تجربه‌های گذشته، به‌منظورِ جلوگیری از تبدیل شدن این تجربه‌ها به عامل ذهنی‌ای نیرومند در راه سازمان‌دهی و بازسازیِ اتحادها در مسیر مبارزه با حکومت دیکتاتوری است. بنابراین، با استناد به کتاب ***کودتا***، مفیدَ می‌دانیم در اینجا به چگونگی حرکت نیروهای ملی و مترقی در تحولات تیرماه ۱۳۳۱ اشاره‌یی مختصر و کوتاه بکنیم، و با غرور بر نقشِ محوری حزب تودهٔ ایران در پیروزی جنبش ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ تأکید ورزیم. زیرا دیگربار، از سوی دستگاه عریض و طویل امنیتی رژیم ولایی و رسانه‌ها و نظریه‌پردازان متصل به آن، برای حزب ما به تاریخ‌نویسی و تفرقه‌افکنی در صفهای آن پرداخته‌اند. مخدوش نمایاندن تاریخ پرافتخار مبارزاتی حزب تودهٔ ایران و دیگر نیروهای مترقی و ملی، با هدف تداومِ القای ذهنیت تشکُل‌گریزی در مبارزان اپوزیسیون، و محصور کردن آنان در دایرهٔ نوشتن نظرهای شخصی، یادداشت‌های فیس‌بوکی، و جز این‌ها، هدف دیکتاتوری حاکم است.

آبراهامیان نشان می‌دهد که، در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱، حزب تودهٔ ایران برای نخستین بار [با تصحیح خط‌مشی] با تمام قوا و در سرتاسر کشور، به‌پشتیبانی از مصدق، فراخوانِ اعتصاب عمومی داد. سفارت بریتانیا [در تهران]، نقشِ حزب را در این رابطه، این‌گونه به وزارت خارجه‌اش گزارش می‌کند: ۹۰ درصد از لایه‌های زحمتکشانِ سازمان‌یافته [در سندیکاها]، مخصوصاً در بخش صنایع، به فراخوانِ اعتصاب عمومی حزب تودهٔ ایران [در پشتیبانی از مصدق] پاسخ مثبت دادند. آبراهامیان، از زاویهٔ دیگری، نقشِ حزب تودهٔ ایران را این‌گونه توصیف می‌کند: فاطمی (وزیر خارجهٔ دولت مصدق) و حسن ارسنجانی (مشاورِ قوام‌السلطنه) که به‌هیچ‌روی نمی‌توان آنان را از هواداران حزب [تودهٔ ایران] دانست، نقشِ حزب تودهٔ ایران را در پیروزی ۳۰ تیرماه نقشی "تعیین‌کننده" ارزیابی کردند. در اینجا باید یادآور شد که، جبهه ملی نیز به‌همراه حزب ما، طیف گسترده‌ای از قشرها و طبقات اجتماعی بینابینی و اصناف بازار، و به‌روایت آبراهامیان، حتی مغازه‌داران بالای شهر و بخش وسیعی از روحانیون را در این اتحاد ملی برای دفاع از دموکراسی و پیروزی خیزش مردمی در ۳۰ تیرماه، توانست بسیج کند.

حزب ما معتقد است که، مسیر ترقیِ جامعه ما، گذار از مرحلهٔ دیکتاتوری به مرحلهٔ دموکراتیک است. در این مسیر، همهٔ ما می‌باید از اتحادِ پیروزمندِ نیروهای سیاسی در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بیاموزیم، و آن را به‌مقصد بالا بردنِ سطح مبارزهٔ جنبش مردمی، ترویجِ تشکل‌گرایی نیروها و فعالان سیاسی، و سازمان‌دهیِ اتحاد برای جبهه وسیع، به‌کار بریم.

ادامه جنبش زنان ...

رابطه با تحول‌های کنونی، ما معتقدیم که جنبش زنان، به‌دلیل پویایی و آگاهی بالا، در دام ترفندهای نیروهایی که برای جناح‌های سرکوب‌گر فعالیت می‌کنند گرفتار نخواهد شد. هم‌اکنون سخت‌گیری‌ها به فعالان مدنی زن و سرکوب آنان در سطح‌هایی مختلف را شاهدیم که آخرین نمونهٔ آن وضعیت خانم نرگس محمدی است. در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی، با معضل‌های رنج‌آور و بی‌پایان زنان کارتن‌خواب، زنان بی‌سرپرست، و زنان کارگری که با دست‌مزدهایی بسیار اندک از سر ناگزیری به‌کار مشغولند، روبه‌روییم. قوانین زن‌ستیزانهٔ حاکمیت، هرروزه فشارهای روحی و روانی به زنان میهن‌مان را افزایش داده، و هم‌زمان، جنبش زنان را با چالش‌هایی جدی مواجه کرده است. عدهٔ زیادی از فعالان سیاسی زن در عرصه‌های دانشگاهی و مدنی به زندان افکنده شده‌اند و یا با حیله‌های گوناگون زیر فشارهای مداوم قرار می‌گیرند. در زمینه قوانین حاکم، بسیاری از حقوق اولیه و ابتدایی زنان نادیده گرفته شده‌اند و بدین نحو و در قالب تفکرات قرون‌وسطایی، به نیمی از جمعیت میهن ما فشار فزاینده‌ای تحمیل شده است. با وجود چنین پیش‌زمینه‌های حساس، نگران‌کننده، و فوق‌العاده زیان‌باری، ما در این همایش و یا نشست‌های مشابه، اینکه صحبتی دربارهٔ این بی‌حقوقی‌ها، فشارها و سرکوب‌ها و یا اشاره‌یی به آن‌ها شده باشد، گزارشی نمی‌بینیم. اگر بستری که در آن انگشت گذاشتن بر نیازهای جامعه و قشرهای اجتماعی فراهم باشد و رابطه‌یی بی‌واسطه را با توده‌ها میسر سازد، می‌توان گفت که بحثِ شرکت در انتخابات هم می‌تواند مکمل آن بستر و آن رابطه باشد. واقعیت آن است که، روندها و سازوکارهای ارائه‌شده از سوی فعالان زن وابسته به جناح‌های حکومتی، نوعی مشارکت پاستوریزه شده است که هدفِ آن استفادهٔ ابزاری از جنبش‌های اجتماعی برای تأمین منافع جناح‌های چپاولگر حاکم و برنامه‌ریزی‌های آن‌ها است. همین ترفندهای کهنه در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ به نفع روحانی به‌کار گرفته شد و در جریان آن وعده‌های گوناگون به قشرهای اجتماعی مختلف ازجمله به زنان داده شد که حاصل آن وعده‌ها، دو سال پس از روی کار آمدن حسن روحانی، نیازمند بازگویی نیست. ما عمیقاً بر این باوریم که بر بستر چنین فرایندهایی، انتظار تحقق تغییرهای بنیادین به‌نفع جنبش زنان نمی‌تواند واقع‌بینانه باشد. تغییرهای بنیادین با حضور و تکیه بر جنبشِ اجتماعی حاصل خواهد شد، بنابراین، هوشیاری نیروهای مترقی و فعالان عرصه کارزار زنان، نیازمند آن است که میان شرکت در انتخابات و به صحنه آوردنِ توده‌ها در جریان مبارزهٔ اجتماعی، تفکیک و تفاوت قائل شوند و از روندی که باعث هرز رفتن این فعالیت‌ها و بازیچه شدن‌شان از سوی جناح‌های ضدمردمی، به‌شدت اجتناب گردد. خوشبختانه جنبش زنان میهن با پشتوانهٔ غنی‌ای که ثمرهٔ مبارزات جانانه و نیز آبدیده شدن در این روند بوده است، به فریبکاران سیاسی اجازه مانور نخواهد داد.

ادامه فشار از بیرون ...

گرفته‌اند. این واقعیت، که خود نمادِ آپارتاید (جداسازی نژادی) است، حفظ و ادامهٔ اشغال را، تا زمانی که اشغالگر بخواهد، آسان‌تر می‌کند. آنچه ما اکنون با آن روبروییم، یک دولتِ استعماری واحد است که رهبرانش فکر می‌کنند که با تکیه به قدرت نظامی‌شان و حمایت نامحدود آمریکا می‌توانند وضعیت کنونی را تا ابد به همین صورت نگه دارند.

مانع اصلی در برابر هر راه‌حل آتی در خاورمیانه، توازن نیروهاست. اسرائیل فقط زمانی حاضر به پذیرش صلح است که توازن نیرو میان این دولت و جهان عرب برقرار باشد. فقط یک جهان عرب مصمّم و متحد به همراهِ فشار بین‌المللی است که می‌تواند اسرائیل را وادار کند که به صلحی گردن بگذارد که تا کنون با چنگ و دندان برای نپذیرفتن آن جنگیده است. مسئلهٔ اصلی این نیست که راه‌حل دو-دولتی مورد نظر "ساف" امکان‌پذیر نیست. مسئلهٔ اصلی، نابرابری نیروهاست که همان اثر منفی را بر راه‌حل تک‌دولتی نیز دارد. هرگز با قطعیت نمی‌توان گفت که راه‌حل دو-دولتی دیگر مُرده است، چون اسرائیل هرگز تن به انتخاب میان دو راه‌حل تک‌دولتی یا دو-دولتی نداده است؛ آنچه اسرائیل همواره دنبال کرده است، گزینهٔ سوّم، یعنی حفظ وضعیت موجود بوده است. حتّیٰ یک عضو صهیونیست عضو پارلمان اسرائیل (کنِست) را هم پیدا نمی‌کنید که خروج اسرائیل از کرانهٔ غربی برایش اولویت بالایی داشته باشد، چون عموم یهودیان همین وضع موجود کنونی را ترجیح می‌دهند. حالا معلوم شده است که آن اشغال "غیر قابل دوام"، نسبتاً دوام آورده و پایدار شده است. اسرائیل در ده سال گذشته توانسته است با صرفِ هزینه‌ای کم، در برابر فشار بین‌المللی مقاومت کند و کنترل خود را بر سرزمین‌هایی که در سال ۱۹۶۷ [۱۳۴۶ش] با زور به دست آورده است حفظ کند. وضعیت موجود احتمال دارد که تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی نیز ادامه یابد، چون اسرائیل از کرانهٔ غربی بیرون نخواهد رفت.

دست‌یابی به یک توافق جامع نهایی نیز با توجه به موضع‌گیری‌های اسرائیل و آمریکا غیرواقعی به نظر می‌آید. اسرائیل با دست زدن به اقدام‌هایی ظاهری و سطحی برای بهبود وضعیت اقتصادی برخی از فلسطینی‌ها تلاش می‌کند خشم جهانیان را بخواباند. به‌علاوه، اسرائیل اکنون فرصت خوبی پیدا کرده است که فرآیندهای سیاسی برای حل مسئلهٔ فلسطین را کنار بگذارد و تلاش‌هایش را روی تدوین و پیشبُرد سیاست‌هایی متمرکز کند که در چارچوب آنها، اسرائیل و کشورهای عربی همراه با هم، از یک سو در برابر جنبش اسلامگرای تروریستی "داعش" بایستند، و از سوی دیگر، در برابر ائتلاف به سرکردگی ایران مقاومت کنند. مادام که اسرائیل قدرت، توانایی فناوری، قدرت مالی و حمایت آمریکا را دارد که به او امکان می‌دهند بتواند به‌تنهایی دربارهٔ آیندهٔ مردم فلسطین تصمیم بگیرد، وضعیت موجود به همین صورت باقی خواهد ماند. زمانی که اسرائیل با فشار واقعی از بیرون روبرو شود که آن را مجبور به پذیرفتن نظرهای دیگران کند، آنگاه شرایط سیاسی ممکن است به طور بنیادی تغییر کند و چشم‌انداز یک راه‌حل عادلانه نزدیک‌تر خواهد بود.

مسئلهٔ عمده و اصلی، برنامهٔ راه‌حل دو-دولتی "ساف" نیست، بلکه سیاست‌های اشغالگرانهٔ اسرائیل است که هدفش حفظ وضعیت موجود است.

همبستگی با مبارزهٔ مردم ایران

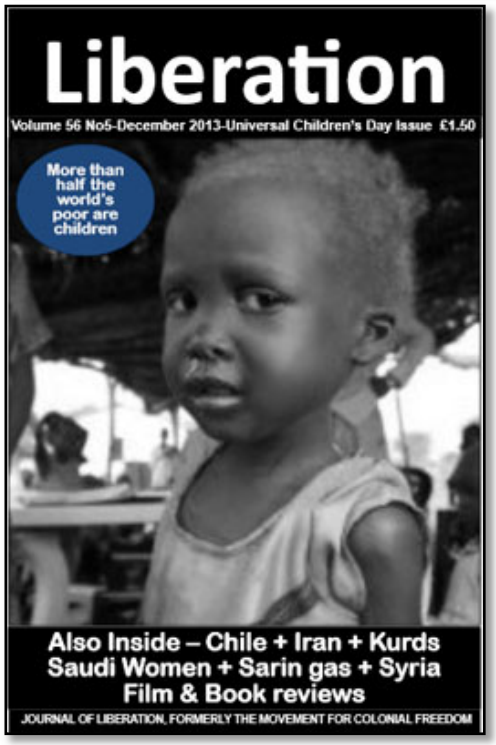

اجلاس سالانهٔ سازمان "لیبراسیون"، سازمان ترقی‌خواه و قدیمی انگلستان، که عضو مشاور در ساختار سازمان‌ملل و شورای حقوق‌بشر آن است، در روز ۴ ژوئیه/ تیرماه، در لندن، برگزار شد. هیئت نمایندگی کمیتهٔ دفاع از حقوق مردم ایران ("کودیر") که عضو لیبراسیون است، در این اجلاس حضور داشت. نمایندهٔ حزب توده ایران نیز، در ادامهٔ سنت دیرینه سال‌های اخیر، در این اجلاس مهم شرکت فعال داشت و در خلال برگزاری آن سخنرانی کرد.

لیبراسیون در دهه‌های ۱۹۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی، با نام "جنبش برای آزادی از استعمار"، در سازمان‌دهی ابتکارهای مهمی در انگلستان در همبستگی با مبارزه خلق‌های کشورهای مستعمره، نقش داشت و برخی از شخصیت‌های معروف اجتماعی و سیاسی این کشور از فعالیت‌های آن حمایت کرده‌اند. از دهه ۱۹۸۰ به بعد، لیبراسیون در همبستگی با جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و مبارزهٔ خلق‌ها بر ضد امپریالیسم، مبارزه در راه کسب حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، صلح، و عدالت اجتماعی در کشورهای آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین، کارنامه درخشانی داشته است، و در حال حاضر، عده‌ای از خوش‌نام‌ترین اعضای چپ پارلمان انگلستان و اتحادیه‌های کارگری این کشور، از فعالیت‌های آن حمایت می‌کنند. آقای جرمی کوربین- که درحال‌حاضر برای به‌دست گرفتن رهبری حزب کارگر به‌نمایندگی از سوی نیروهای چپ جنبش کارگری و سندیکایی فعالیت می‌کند و بر اساس نظرسنجی‌های عمومی به‌لحاظ محبوبیت و سطح حمایت اعضای حزب کارگر از او، درصدر لیست کاندیداهای حاضر قرار دارد- ریاست شورای مرکزی لیبراسیون را به‌عهده دارد.

سخنران اصلی اجلاس سالانه امسال آقای "نیک دیردن"، از رهبران کارزار "عدالت جهانی اکنون!"، بود که در رابطه با پیامدهای آشکار و پنهان طرح "مشارکت بازرگانی و سرمایه‌گذاری کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس" سخن گفت، و به سؤال‌های شرکت‌کنندگان در اجلاس پاسخ داد. این کوشندهٔ برجستهٔ کارزار بین‌المللی بر ضد این طرح، با ارائهٔ اطلاعاتی جامع دربارهٔ این طرح، توضیح داد که، امضای این طرح میان آمریکا و اتحادیهٔ اروپا به‌منظور شتاب بخشیدن به روندِ بازگرداندن انبوهی از صنایع و خدمات از بخش دولتی و واگذار کردن آن‌ها به بخش خصوصی، آن‌هم اغلب با هزینه‌یی گزاف به‌حساب جیب مردم، موردنظر بوده است. کارزار "عدالت جهانی اکنون!"، ازجمله سازمان‌هایی است که در رابطه با جمع‌آوریِ امضا برای فراهم کردن طوماری رسمی- و به‌لحاظ قانونی قابل‌طرح- با خواست اقدام پارلمان اروپا برای ممانعت از اجرایی شدن این طرح فعالیت می‌کنند، و تا کنون بیش از دو میلیون امضا جمع‌آوری کرده‌اند. اجلاس همچنین چندین قطعنامه ارائه‌شده از سوی سازمان‌های عضو لیبراسیون را مورد بحث و موشکافی قرار داد. در رابطه با شرایط سیاسی در ایران، صدور قطعنامه‌یی که در آن تحول‌های سیاسی دو سال اخیر در کشور طرح و مسئلهٔ پیامدهای سیاست‌های رژیم در برخورد با مبارزات مردم در راه کسب حقوق و آزادی‌های دموکراتیک موردتوجه قرار گیرد، مطرح شد و موردحمایت اجلاس قرار گرفت. این قطعنامه، ضمن حمایت از اصلِ مذاکره برای حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها بین رژیم دین سالار و کشورهای "۵ به‌علاوهٔ ۱" "عنوان می‌کند که، امضای "این توافقنامه به‌هیچ‌وجه نباید به بهای نقض حقوق بشر و حقوق دموکراتیک مردم ایران و کشورهای منطقه باشد. ازاین‌روی، این نشست سالانه لیبراسیون مصوب می‌کند که برای صلح پایدار و احترام به حق حاکمیت همه خلق‌های خاورمیانه، برای آزادی فوری همه زندانیان سیاسی ایران- به‌ویژه فعالان کارگری و اعضا و فعالان اتحادیه‌های کارگری که تنها جرمشان مبارزه برای حقوق کارگران است- برای پایان دادن به رفتار تبعیض‌آمیز با زنان، اقلیت‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران، برای پایان دادن به سانسور، و لغو مجازات اعدام در ایران کارزار کند. اجلاس مصوب می‌کند که لیبراسیون از کارزارهای برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی و اجراشده به‌وسیلهٔ کودیر در حمایت از مبارزات برای حقوق بشر و دموکراسی در ایران، پشتیبانی کند."

تأملی بر جایگاه تاریخیِ انقلاب مشروطیت: انقلاب مشروطیت، تجربه‌ها، و درس‌های پرارزشِ آن

در نخستین دههٔ سده بیستم میلادی، آنگاه که میهن ما در وضعیت دشواری به‌سر می‌برد و جامعهٔ تشنهٔ تغییر، با شدت یافتنِ تضادهای درونی آبستنِ تحول بود، انقلاب مشروطیت نیازِ تاریخی به خروج از نظامی سنتی و واپس‌مانده بر پایه فئودالیسم به سمتِ پیشرفت و رهایی را ممکن ساخت. انقلاب مشروطیت، سرآغاز تحول بزرگ اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی میهن ما بود. رفیق طبری، در این خصوص، با تأکید یادآوری کرده است: "این انقلابی است ضدفئودالی و ضدامپریالیستی که یک مسیر اعتلایی را طی می‌کند، و از چارچوب شعارهای لیبرالی خارج می‌شود و در آن عناصر دمکراتیسم و رادیکالیسم انقلابی (به‌ویژه از مرحلهٔ تبریز به بعد) پدید می‌آید. اگرچه لیبرال‌های سازش‌کار، عناصر رادیکال و دمکرات را سرکوب می‌کنند، انقلاب را به برخی تغییرات سطحی منجر می‌سازند، و خواست‌های دهقانان و فقرای شهری کماکان حل‌نشده می‌ماند، ولی به‌هر صورت، این حادثهٔ بزرگی است در تاریخ ایران و سرنوشتِ تکاملِ سرمایه‌داری را وارد مرحله تازه‌ای می‌کند."[۱]

بی‌گمان ارزیابی علمی و دقیق قهرمان شهید حزب ما، رفیق رحمان هاتفی، در تعریفِ انقلاب مشروطیت و جایگاهِ آن، گویا و جامع است. او با موشکافی علمی، این انقلاب را "سرچشمهٔ تاریخ معاصر ایران" می‌نامد. انقلاب مشروطیت آغازگر دوران نوین تاریخ میهنِ کهن‌سال ما به‌شمار می‌آید. با این انقلاب، نظامِ سنتی درهمِ شکست و جریان ورود ایران به مرحلهٔ نو و تکامل سرمایه‌داری آغاز شد. در آن دوران، ایران کشور فئودالی‌ای بود که در چنگال امیال استعمارگران، به‌ویژه استعمارگران انگلیس و روسیه تزاری، در اسارت به‌سر می‌برد. ماهیت انقلاب در چنین دورانی الزاماً خصلتِ "ضدفئودالی و استعمارستیزی" داشت.

دورانِ تاریخی‌ای که انقلاب مشروطیت ایران در بطن آن امکان وقوع یافت و به‌سرعت شعله‌های آن سراسر کشور را دربر گرفت، دورانِ رشد و تکاملِ جنبش انقلابی در سراسر جهان است. انقلابِ ۱۹۰۵ روسیه، تکان بزرگی در آسیا و اروپا پدید آورد. این تکان در میهن ما بهتر و زودتر از دیگر مناطق و کشورهای آسیا و شرق مدیترانه شنیده و احساس شد. به‌عبارت دقیق‌تر، ستمِ استبدادی، زورگویی شاه و خوانین- که از حمایتِ روحانیون برخوردار بودند- و پوسیدگی و انحطاطِ فئودالیسم، زمینه‌های عینی معینی را فراهم می‌آورده است که به‌شکل نارضایتی توده‌ها از وضع موجود و قیام‌های شهری بروز می‌کرد. انقلاب مشروطیت، ابتدا با تظاهرات و بست‌نشینی در تهران شروع شد. برکناریِ عین‌الدوله از صدارت، اخراج کارمندان بلژیکی از مسئولیت‌های مالی و دولتی، برکناری علاءالدوله، حاکم جبار تهران، و تأسیس "عدالت‌خانه" و اجرایِ قانون یکسان برای همه آحاد ملت، از خواست‌های اولیهٔ مخالفانِ استبداد و هواداران مشروطه بود. امواج نارضایتی و تظاهرات دیگر مناطق ایران مانند: آذربایجان، فارس، گیلان، اصفهان و کرمانشاه را به‌سرعت فراگرفت. با ژرفشِ مبارزه و حضور توده‌های مردم و طبقه‌های محروم، و همچنین فعالیت

پرثمرِ سوسیال‌دمکراسی انقلابی ایران (سَلَف حزب کمونیست و حزب تودهٔ ایران)، خواستِ بنیادین دیگری به خواست‌های توده‌ها افزوده شد: تدوینِ قانون اساسی و تشکیل مجلس قانون‌گذاری! دربارِ قاجار، زیر فشار اعتراض‌های مردم و امواج عظیم جنبش انقلابی، به سازش تن در داد و مظفرالدین شاه قاجار، فرمان درباره [تدوین] قانون اساسی، و در پیِ آن، فرمان تشکیل مجلس و انتخابات را نیز صادر کرد. این مرحلهٔ نخست انقلاب بود که لیبرال‌ها در آن دست بالا را داشتند. بورژوازیِ ایران در این دوران در ضعف بسر می‌برد. به‌قول رفیق رحمان هاتفی: "بورژوازیِ ایران هویتِ کاملی نداشت. در کنار بورژوازی بازرگان، جای بورژوازیِ صنعتگر خالی مانده بود. این کمبود که خود محصول یک‌رشته حوادث تاریخی بود، به‌نوبه خود باعث وارد آمدن زخم عمیقی بر بدن انقلاب شد."[۲]

اما باید دید این ضعفِ تاریخی چه سیمایی به بورژوازی دیروز و امروز ایران می‌دهد و اصولاً نسبتِ آن با دوران کنونی و اوضاع فعلی میهن ما چیست؟ در این زمینه، باید به پژوهشِ ارزشمند رفیق شهید عبدالحسین آگاهی، فیلسوف و تاریخ‌نگار پرتوان اما کمتر شناخته‌شده، مراجعه کرد. رفیق آگاهی دراین‌باره نوشته است: "درآمیختنِ سرمایهٔ بانکی و سرمایهٔ صنعتی و پیدایشِ سرمایهٔ مالی و الیگارشیِ مالی (سلطهٔ گروه کوچکی از بانک‌دارانِ بزرگ بر اقتصاد کشور [ایران] و اقتصاد جهان)، صدورِ سرمایه به‌دنبال و در تکمیلِ صدورِ کالا، و، بالاخره، سیاستِ استعماری امپریالیسم، تأثیر شدیدِ دوجانبه‌ای بر روند تاریخی گذارِ جامعه ایران از نظام ارباب - رعیتی به نظام سرمایه‌داری، باقی می‌گذارد. این تأثیر متضاد، گسترشِ مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری و شکل گرفتن بورژوازی ایران را از مسیر معمولیِ تاریخی، منحرف می‌کند. همهٔ اجزای اصلی رشدِ مستقلِ اقتصاد سرمایه‌داری (گسترشِ روابط پولی - کالایی و محدود شدن اقتصاد جنسی - طبیعی، توسعهٔ اقتصاد روستایی تجاری، تبدیلِ نیروی کار به کالا و گسترش کارمزدی در شهر و ده، تقویتِ صنایع‌دستی - مانوفاکتور، پیدایشِ صنایع جدیدِ بزرگ و ماشینی از بطن صنایع کوچک پیشه‌وری، و غیره) تحت تأثیر جدی و متضاد سرمایهٔ انحصاری امپریالیستی قرار می‌گیرد. سمتِ فعالیت بازار واحد داخلی که در شرف تشکیل بود و از نشانه‌های رشدِ سرمایه‌داری است، بیش‌ازپیش معطوف به تقاضای بازار جهانی می‌شود. همهٔ این عوامل، در روند انباشتِ اولیهٔ سرمایه مؤثر واقع می‌شود، سرمایهٔ تجاری و بالنتیجه بورژوازی کمپرادُر (دلال)، بیشتر و سریع‌تر از سرمایهٔ صنعتی و بالنتیجه بورژوازی ملی رشد می‌کند. رشته‌هایی از کشاورزی و صنایع (تهیهٔ مواد خام) رشد می‌کنند، [یعنی رشته‌هایی] که محصولات‌شان برای سرمایهٔ انحصاری امپریالیستی ضروری است، [و] در مقابل [آن]، از رشدِ صنایع مستقل ملی و مادر جلوگیری می‌شود. خلاصه آنکه، گسترشِ روابط سرمایه‌داری و شکل گرفتنِ بورژوازی در ایران یک‌جانبه، غیرعادی، و مسخ‌شده و به‌کُندی پیش می‌رود."[۳] دقیقاً بر پایه چنین حرکت مسخ‌شدهٔ شکل‌گیریِ سرمایه‌داریِ ایران است که انقلابِ مشروطیت- با خصلتِ ضدفئودالی و ضداستبدادی- که انقلابی با رهبری بورژوازی بود، نتوانست به پیروزیِ نهایی، یعنی سرنگونی فئودالیسم و ریشه‌کن کردنِ امپریالیسم [در کشور ما] دست یابد و در نیمه‌راه ناکام ماند.

پس از صادر شدن فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین شاه، مرحلهٔ دوم انقلاب- که در آن توده‌های مردم و محرومان شهر و روستا نقش اساسی داشتند و دیدگاه مبتنی بر دمکراتیسم بر آن حاکم بود- آغاز می‌گردد. مبارزه با استبداد و توطئه‌های استعمارگران، به مقاومت و خیزشِ تاریخی و ماندگار تبریز منجر شد.

در جریان خیزش تبریز، تهی‌دستان شهر و روستا با رهبری سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی (اجتماعیون - عامیون)، استبداد را به‌عقب راندند و از آرمان‌های مشروطیت، با خون و شجاعت‌شان، دفاع کردند. این خیزش، از سوی انقلابیون آن دوران جهان با تحسین و ستایش و همبستگی همراه بود. لنین، ضمن آنکه ایران را، به‌دلیل انقلاب مشروطیت و داوری توده‌ها، "پیشتازِ جسور آسیا" نام می‌دهد، دربارهٔ مرحلهٔ دوم انقلاب مشروطیت و خیزشِ قهرمانانهٔ تبریز

ادامه در صفحه ۱۲

ادامه تأملی بر جایگاه ...

می‌نویسد: "اما مبارزات مسلحانهٔ تبریز و پیروزی‌های انقلابیونی که به‌نظر می‌آمد به‌کلی درهم‌شکسته شده باشند، نشان می‌دهد که جلادان شاهی حتی با کمک لیاخوف‌های روسی و دیپلمات‌های انگلیسی با یک مقاومت بسیار شدید از پایین روبه‌رو هستند. آن جنبش انقلابی که می‌تواند در برابر تلاش مسلحانه برای اعادهٔ رژیم سابق ایستادگی کند و تلاش کنندگان را به توسل به بیگانگان برای کمک وادار سازد، نابودشدنی نیست و کامل‌ترین پیروزیِ ارتجاع در ایران در چنین شرایطی می‌تواند، تنها مقدمه‌ای برای قیام تازهٔ توده‌ها باشد."[۴]

گرچه انقلاب مشروطیت ناتمام باقی ماند، اما اثرهای آن در تمامی زمینه‌های فرهنگی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تا به‌امروز ادامه دارد. با انقلاب مشروطیت، زمینه‌های تحول به‌سودِ قانونیت، دادگستری نوین، خلع ید از روحانیون در بسیاری از زمینه‌ها، آموزش‌وپرورش نوین، حق آزادیِ بیان، اندیشه، قلم، و اجتماعات و حزب‌ها فراهم آمد، و این مفاهیم، همراه با مبارزهٔ خستگی‌ناپذیرِ جنبش کارگری ایران- در هر سه مرحله تاریخی حیاتش: مرحلهٔ اجتماعیون - عامیون، حزب کمونیست ایران، و حزب تودهٔ ایران- به عرصه‌های فرهنگی و سیاسی میهن ما وارد شد. روح خلقی و انقلابی‌ای که این انقلاب به جامعهٔ ایران دمید، کماکان دستاورد پرارزشی است که باید آن را در رویارویی با ارتجاع و امپریالیسم، حفظ کرد و تکامل بخشید.

درس‌ها و تجربه‌های انقلاب ناتمامِ مشروطیت پیش‌روی ماست، از آن بیاموزیم و در مبارزه برای نیل به آزادی، عدالت اجتماعی، صلح، و تضمینِ حق حاکمیت و استقلال ملی، به‌کار ببندیم.

به‌قول رفیق طبری: "با سربلندی تمام می‌توان گفت که، جنبش مشروطیت ایران در میان همه خیزش‌های آسیا در آغاز قرن بیستم، از جهت خصلتِ خلقی و دامنهٔ وسیع آن، جای برجسته‌ای دارد."[۵]

دست در دست هم، باوجود تفاوت در اندیشه و اعتقاد، رهروِ راه رزمندگان پرشور این انقلاب و ادامه‌دهندهٔ سنت‌های انقلابی و مردمی باشیم!

۱ و ۵. *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران، جامعه ایران در دوران رضاشاه،* احسان طبری، صفحه ۱۰۵، چاپ دوّم، ۱۳۸۷، انتشارات حزب توده ایران.

۲. *انقلاب ناتمام، زمینه‌های سیاسی و اقتصادی انقلاب مشروطه ایران،* رحمان هاتفی (حیدر مهرگان)، صفحه ۱۱، چاپ سوم، ۱۳۸۵، انتشارات حزب توده ایران.

۳. *۶۰ سال از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران گذشت،* عبدالحسین آگاهی، صفحه ۳۰، مجلهٔ دنیا، شمارهٔ ۳، ۱۳۵ .

۴. *لنین و ایران،* هدایت حاتمی، صفحه ۴۴، مجلهٔ دنیا، شمارهٔ ۱، ۱۳۵۹.

ادامه سیاست های اقتصادی رژیم و پیامدهای ...

اجتماعی مجلس، به ایسنا ۱۸ تیرماه، گفت: "با پیگیری نمایندگان... اعتبار اشتغال در بودجه سال ۹۴ از یک هزار میلیارد تومان با افزایش چهار برابری به چهار هزار میلیارد تومان رسید." وزیر کار، ربیعی، بارها اعلام کرده است که هزینه ایجاد یک شغل، بسته به نوع شغل، بین ۷۰ تا ۲۰۰ میلیون تومان است. تأکید بر این نکته را لازم می‌دانیم که، برای حل معضل ۱۵ میلیون نفر بیکار، آن‌هم بعد از "پیگیریِ نمایندگان" سرسپرده به ولایت، مبلغ یک هزار میلیارد تومان، به چهار هزار میلیارد تومان افزایش یافته است. به‌عبارت‌دیگر، درصورت درنظر گرفتن ۱۰۰ میلیون تومان به‌عنوان میانگین هزینهٔ ایجاد یک شغل و بعد از پیگیری نمایندگانِ مجلس، دولتِ "تدبیر و امید" قادر به حل معضل ۴۰ هزار نفر از ۱۵ میلیون بیکار در کشورمان خَواهد بود. اخیراً واپس‌گرایان بیکاریِ میلیون‌ها نفر از مردم را نیز به عدم قابلیت آنان [یعنی بیکاران] یا عدم استقبال مردم از شغل‌های موجود نسبت می‌دهند. به‌عنوان نمونه، خبرگزاری مهر، ۲۵ خردادماه، نوشت: "مقامات دولتی عنوان کردند ۲ میلیون شغل در کشور داریم که کسی حاضر به انجام آن‌ها نیست"؛ و در رابطه با عدم قابلیت مردم، محمدتقی حسینی، قائم مقام وزیر کار، به ایسنا، ۲۵ خردادماه، گفت: "عدم آموزش مهارت‌های لازم و موردنیاز بازار کار به دانشجویان باعث شده تا این افراد به‌رغم داشتن مدرک دانشگاهی نتوانند وارد بازار کار شوند." کورش پرند، یکی دیگر از معاونان وزارت کار، نیز هر هفته چندین طرح برای حل معضل بیکاری ارائه می‌دهد. پرند به خبرگزاری مهر، ۷ تیرماه، گفت: "طرح توانمندسازی و آموزش‌های مهارتی روستائیان، عشایر و مناطق مرزی بعد از ماه مبارک رمضان به‌صورت جدی در کشور اجرا خواهد شد. ... البته ۱۳۰ میلیارد تومان اعتباری که برای آن دیده شده چنانچه دراختیار قرار گیرد" و برای چندمین بار تکرار کرد: "به‌طورکلی نزدیک به ۶۰ درصد آموزش‌های تخصصی سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای منتج به اشتغال می‌شود."

برای پیوند دادن اقتصاد کشور با سرمایه‌داری جهانی و جذبِ انحصارهای امپریالیستی، کارگزاران رژیم ولایت‌فقیه شرایطِ بسیار "جذابی" را به سرمایه‌گذاران خارجی ارائه می‌کنند. یک کارشناس بازار سرمایه، در گفتگو با ایرنا، ۲۰ خردادماه، و اشاره به "جذابیت بازار سرمایه برای سرمایه‌گذاران خارجی"، گفت: "نرخ‌های سودی هم که در ایران پرداخت می‌شود... نسبت به کشورهای دیگر بالاتر و از جذابیت بیشتری برخوردار است." به سه گزارش از تلاش‌های رژیم برای جذب سرمایه‌های انحصارهای امپریالیستی، نوعِ قراردادها، و حراجِ منابع ملی کشورمان، اشاره می‌کنیم. بنا بر گزارش خبرگزاری مهر، ۲۲ اردیبهشت‌ماه، معاون وزیر صنعت، مهدی کرباسیان، از پیشنهادهای جذاب ایران برای سرمایه‌گذاران خارجی خبر داد و افزود: "مطابق قانون، جذابیت‌ها برای ورود سرمایه‌گذاران خارجی به بخش معدن ایران بسیار بالا است به‌نحوی‌که بهره‌برداری از معادن تا ۲۵ سال به این سرمایه‌گذاران واگذار می‌شود." نمونه دیگر: عباس شعری مقدم، معاون وزیر نفت، به خبرگزاری مهر، ۱۴ اردیبهشت‌ماه، گفت: "یک هیئت نفتی آمریکایی هفته جاری به‌منظور آشنایی با فرصت‌های جدید سرمایه‌گذاری و حتی مشارکت با شرکت‌های نفتی، پیمانکاران و سازندگان صنعت نفت به تهران می‌آید. ... محدودیتی برای سرمایه‌گذاری خارجی در کشور وجود ندارد، زیرا وقتی این شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری اقدام می‌کنند، [با] یک شرکت ایرانی ثبت می‌کنند و آن شرکت می‌تواند بدون محدودیت در ایران فعالیت کند." و یک نمونهٔ دیگر: بنا بر گزارش خبرگزاری مهر، ۱۶ خردادماه، حمیدرضا عراقی، معاون وزیر نفت، در حاشیهٔ "بیست و ششمین کنفرانس جهانی صنعت گاز در پاریس"، با "تأییدِ انجام مذاکرات گازی"، گفت: "با هماهنگی سفارت ایران، ۱۸ طرح و پروژه بزرگ صنعت گاز ایران همچون خط لوله گاز نهم و یازدهم سراسری، ادامه خط هفتم سراسری، طرح‌های ذخیره‌سازی برای سرمایه‌گذاری معرفی شد. ... در این جلسه‌ها روش‌های سرمایه‌گذاری BOO، BOT، سرمایه‌گذاری مستقیم به... شرکت‌های فرانسوی تشریح شد." برایِ تضمین رضایت خاطر نمایندگان رژیم ولایت‌فقیه، دو نفر از هیئت ایرانی حتی "به‌عنوان رئیس کمیته تخصصی و عضو کمیته برگزاری سه سال آینده این کنفرانس انتخاب شدند." در توصیف قراردادهای BOT، محجوب، رئیس کمیسیون ضدکارگری مجلس، به ایلنا، ۱۶ دی‌ماه، گفت: "در قرارداد BOT طرف متعهد به ساخت پالایشگاهی می‌شود و در مقابل محصول آن را به مدت ۱۰ سال دراختیار می‌گیرد. این نوع قرارداد امروز فقط در موضوع جاده در دنیا مرسوم است. ... در ایران سابقه این نوع قراردادها به دارسی برمی‌گردد." عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی، در گزارشی از سفر خود به پاریس، به خبرگزاری مهر، ۱۵ تیرماه، گفت: "شرکت‌های فرانسوی درصدد نوسازی و ادارهٔ فرودگاه‌های تهران و مشهد هستند."

درحالی‌که مطابق گزارش‌های خبرگزاری‌های ایلنا و مهر، ۱۷ دی‌ماه ۹۳، خطفقر در کشورمان ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان است. بر اساس گفتهٔ وزیر کار رژیم و گزارش تسنیم، ۲۲ تیرماه، حدود یک‌سوم نیروی کار کشور مبلغی کمتر از یک‌پنجم خطفقر، یعنی کمتر از حداقل مزد- ۷۱۲ هزار تومان- در ماه دریافت می‌کنند. تنها راه‌حلِ معضل امنیت شغلی کارگران و زحمتکشان و نیز از میان بردن بیکاری میلیون‌ها کارگر و جوانان کشورمان، و دستیابی کارگران و زحمتکشان به مزدی شرافتمندانه، مبارزه با برنامه‌های اقتصادیِ رژیم، یا همان سیاست "آزادسازیِ اقتصاد"، است. دستیابیِ کارگران به این هدف‌ها و منافع طبقاتی‌شان، تنها با مبارزه برای احیایِ حقوق سندیکایی، تشکیلِ سندیکاهای مستقل کارگری- در اتحادعمل با دیگر گردان‌های جنبشِ خلق- ممکن خواهد شد.

خصوصی‌سازیِ بانک‌ها، و حمایت از تجارِ عمده و دلال‌ها

Photo : Mahdi Marizad — FARS NEWS AGENCY

در راهبردِ اقتصادی رژیم ولایت‌فقیه، که در چارچوب سیاست احیایِ مناسبات با غرب تنظیم گردیده است، خصوصی‌سازی، تأسیسِ بانک‌های خصوصی، و مشارکتِ بانک‌های خصوصی خارجی در عرصه‌های مختلف حیات اقتصادی کشور، جای ویژه‌ای به‌خود اختصاص می‌دهد.

در اوایل تابستان امسال و به‌موازات روند مذاکرات هسته‌ای برای تدوینِ توافق نهایی جامع، مسئولان بانک مرکزی جمهوری اسلامی با تأکید بر اصلاح سیستم بانکی کشور و پیوند هرچه نزدیک‌تر با بانک‌های بین‌المللی، اعلام داشتند که، تسهیلات پرشماری را به‌منظور حمایت از واردات و نیز حمایت از سپرده‌های سرمایه‌گذاران خارجی، درنظر گرفته‌اند.

ولی‌الله سیف، رییس‌کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی، درجریان دومین نشست سراسری مدیران و کارکنان بانک صنعت و معدن، با اشاره به رهنمودهای ولی‌فقیه اعلام داشت که، به‌برآوردِ اولیه، توانِ تسهیلات‌دهی بانک‌ها به بخش‌های مختلف اقتصادی، طی سال ۱۳۹۳، حدود ۲۸۰ هزار میلیارد تومان بوده است. او متذکر شد که، در سال ۱۳۹۴، یعنی سال جاری، این میزان به بیش از ۳۴۱ هزار میلیارد تومان رسیده است، و تسهیلات مالی بانک‌ها بیشتر به بخش‌های صنعت، معدن و تجارت اختصاص می‌یابد. رییس‌کل بانک مرکزی البته به‌صراحت یادآور نشده است که بیش از همه، این بخش خدمات بوده است که از تسهیلات و وام‌های کلان با بهرهٔ کم سود برده است. اما آمارها نشانگر این واقعیت است که بخش مهمی از تسهیلات سیستم بانکی کشور درخدمت تجارِ عمده و شبکهٔ پرنفوذِ دلال‌های وابسته به حکومت قرار دارد. طی سالیان اخیرِ سیستم بانکی کشور- به‌طورکامل- منابع مالی، وام، اعتبارات، و تسهیلات گوناگون را برای تجار عمده و شرکت‌های وابسته به سپاه و بنیادهای انگلی و شرکت‌های شبه‌دولتی، که از رانتِ قدرت استفاده می‌کنند، اختصاص داده است. موضوع بدهی‌های بانکی، رانت‌خواری، و مطالبات معوقهٔ بانکی، نتیجهٔ ناگزیرِ این عملکردِ نظام بانکی - پولی رژیم ولایت‌فقیه است. بی‌دلیل نبود که، رییس‌کل بانک مرکزی، در جریان "نشست هم‌اندیشی فعالان بازار سرمایه و مسئولان" ارشد اقتصادیِ حکومت، با صراحت اعتراف کرد که پرونده‌های متعدد مربوط به معوقات بانکی سر به هزاران میلیارد تومان می‌زند، و گروه‌های معینی در سالیان اخیر تسهیلات کلان مالی را تصاحب کرده و در امور غیرمولد هزینه کرده‌اند.

پس‌ازآنکه در خردادماه امسال ارقام عمدهٔ پولی و اعتباری یازده‌ماههٔ سال ۱۳۹۳ از سوی بانک مرکزی اعلام شد و مشخص گردید که رقم کلی بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی بیش از ۸۹۴/۷ هزار میلیارد ریال است، برخی کارشناسان اقتصادی به‌درستی عملکردِ بانک مرکزی در دولت روحانی را با دولت احمدی‌نژاد قیاس کردند، و سیاست‌های کنونی را به‌شدت به‌زیان تولید و معیشت اکثریت جامعه دانستند.

سیستم بانکی، وظیفهٔ بسیار خطیری در قالب راهبرد اقتصادی - اجتماعی رژیم ولایت‌فقیه بر عهده دارد. سیستم بانکی و به‌طورکلی نظام پولی و بانکی، از اهرم‌های مؤثر هر دولتی برای کنترل تحولات اقتصادی کشور به‌شمار می‌آید. بنا به ماهیت دولت و اینکه دولت از منافع کدام طبقه و لایهٔ اجتماعی حمایت می‌کند، این اهرم- یعنی نظام پولی و بانکی- بر کلِ مسیر اقتصادی جامعه اثر می‌گذارد. از طریق سیستم بانکی، دولت که مدافع منافع طبقهٔ معینی است، سهمِ هر لایه و طبقهٔ اجتماعی از تولید ناخالص ملی را تعیین می‌کند. به‌این‌ترتیب، سیستم بانکی و تسهیلات مالیِ آن در خلأ و بدونِ سمت‌گیری و، درنتیجه، بدونِ دارا بودن ماهیت طبقاتی، عمل نکرده و نمی‌کند. این‌که وام‌ها و تسهیلات به چه میزان و با چه نرخ بهره‌یی به کدام لایهٔ اجتماعی و کدام فعالیتِ اقتصادی و اجتماعی تعلق بگیرد، بر سهم هریک از لایه‌ها و طبقه‌های اجتماعی از درآمد ملی تأثیری قاطع دارد. تسهیلات بانکی، در چارچوب سیاست‌های دولت روحانی و رژیم، کماکان به سَمتِ فعالیت‌های غیرمولد و انگلی جریان دارد. سیستم بانکی به‌زیانِ تولید و زحمتکشان شهر و روستا و صرفاً به‌سودِ کلان‌سرمایه‌داری و رانت‌خواران حکومتی بوده و هست!

ادامه اتحادیه اروپا ...

حق بازنشستگیِ پیش از زمان مقرر - به‌جز در حرفه‌های "طاقت‌فرسا" و "خطرناک" - از بین خواهد رفت، که یادآور اقدام اهریمنی دولت بریتانیا در فشار آوردن بر کارکنان آتش‌نشانی برای ادامه دادن به کار ستوه‌آور و بسیار پُرخطرشان تا سال‌های پس از رسیدن به سن پیری است.

روند خصوصی‌سازی‌های همه‌سویه- که سیریزا پس از پیروزی در انتخابات قرار بود از آن جلوگیری کند - همچنین به‌پیش می‌رود. شبکه‌های تولید برق، کشتی‌های مسافری و باربری، بندرها، همهٔ این‌ها، در مسیر این روند قرار گرفته‌اند.

مقرر شده است که ۵۰ میلیارد یورو از مایملک و دارایی‌های ملی یونان دراختیار و زیر کنترل صندوق مالی جدیدی قرار گیرد و بدون نظارت و اختیار دولت، به‌فروش برسند، و سرمایه حاصل از آن، برای بازپرداختِ اعتباردهندگان یا سودسازی به‌کار گرفته شود. آلکسیس تسیپراس اینکه محل استقرار این صندوق به‌جای اینکه در لوکزامبورگ باشد در آتن خواهد بود، را یک دستاورد به‌شمار می‌آورد. اما چنین امری نمی‌تواند مایهٔ دل‌خوشی گردد، زیرا اتحادیه اروپا توانسته‌است امتیاز دراختیار گرفتن و خصوصی‌سازی دارایی‌ها [ی یونان] را به تایید [آژانس خصوصی‌سازی یونان] واگذار کند که عملکرد آن "مستقل" از هر گونه نظارت و بازبینیِ سیاسی، یا به‌سخنی دیگر، هرگونه پاسخگویی‌ای به مردم، خواهد بود.

دولت یونان همچنین موظف است سرپرستی و مدیریتِ خدمات همگانی عمده را "سیاست‌زدایی" کند، یعنی: برداشتن تمام گام‌های ضروری برای از بین بردنِ هرگونه ملاحظه و کنترل سیاسی در تنظیم سیاست اقتصادی کشور و به‌واقعیت تبدیل شدنِ کابوسی که یورو برای این کشور درنظر گرفته است. به سخنی دیگر، یعنی: پایان حق بیان و اظهارنظر در مورد همه‌چیز، به‌ویژه اهمیت چگونگیِ زندگی‌مان، که از دستمزدها، حقوق کار، شرایط بازنشستگی گرفته تا توانمندی ما به‌منزله یک جامعه در تضمین دسترسی همگانی به مراقبت‌های بهداشتی، آموزش، مسکن و بسی امور دیگر را دربر می‌گیرد.

هرکسی که به دمکراسی باور دارد باید در همبستگی با مردم یونان به‌پا خیزد، و رو سویِ به‌صلیب کشیده شدنِ مردم یونان به‌خاطر ایستادگی‌شان در مخالفت با سیاست‌های نولیبرالی اتحادیه اروپا، فریاد خشم سر دهد. با نزدیک شدن موعد برگزاری رفراندوم در انگلستان، مردم این کشور نیز باید به‌همین ترتیب دربارهٔ این هیولای ضددمکراتیک [اتحادیهٔ اروپا] با ژرف‌نگری بیندیشند و از خود بپرسند که، آیا به ادامهٔ عضویت در اتحادیه اروپا نیاز دارند یا می‌توانند بدون آن سر کنند.

-

"ناتو" بزرگ‌ترین تهدیدکنندهٔ صلح و آرامش در جهان

نوشته آلن مک کینون

آلِن مک‌کینون از سران برجسته جنبش صلح انگلستان، عضو کمونیست بریتانیا و از رهبران "کارزار برای خلع سلاح هسته ای" می باشد. او نویسنده کتاب " ناتو بزرگترین تهدید برای صلح است"، است.

سازمان پیمان [نظامی] آتلانتیک شمالی "ناتو" کشورهای دیگر را به حمایت از سیاست خارجی آمریکا وادار می کند و در ۲۰ سال گذشته جنگ‌های متعددی را در سه قارهٔ جهان به راه انداخته است که هیچ‌یک از آنها در واکنش به تهدید برضد کشورهای عضو این پیمان نبوده است!

"جنگ سرد" تقریباً ۲۰ سال پیش تمام شد ولی به نظر می‌آید که جهان سراسیمه دارد به سوی یک "جنگ سرد" دیگر می‌رود. داستان این جنگ سرد، همان روایت آشنای سابق است. ژنرال فردیک هادجز، فرماندهٔ ارتش آمریکا در اروپا می‌گوید: "اروپا در معرض یک خطر واقعی از جانب روسیه قرار دارد" و نشریهٔ اکسپرس در مورد "تهدید دهشتناک روسیه نسبت به غرب" هشدار می‌دهد؛ و به نظر کمیتهٔ دفاع مجلس عوام انگلستان، بریتانیا برای مقابله با این تهدید تازه باید نیروهای دفاعی متعارف و گسترهٔ تسلیحات هسته‌یی خود را توسعه دهد. می‌گویند که بیشتر این "تهدید" ناشی از اقدام‌های روسیه در اوکراین است. البته نه اینکه روسیه و دولت ویکتور یانوکوویچ (رئیس‌جمهور سابق) در اوکراین در این میان کاملاً بی‌تقصیرند، ولی باید گفت که گسترش وسیع و عظیم "ناتو" تا مرزهای غربی و جنوبی روسیه عامل اصلی برانگیختن این بحران بوده است که تهدید عمده عمدی و بی‌ملاحظه‌ای نسبت به امنیت فدراسیون روسیه بوده است.

سرنگونی دولت یانوکوویچ، که در انتخاباتی دموکراتیک برنده شده بود، موضوعی بود که بالاخره کاسهٔ صبر روسیه را لبریز کرد. به عبارت دیگر، این "تهدید روسیه" را خود "ناتو" برانگیخت و حالا به‌ظاهر می‌خواهد جلوی آن را بگیرد. "ناتو"برای شتاب بخشیدن به مسابقهٔ تسلیحاتی، ایجاد پایگاه‌های نظامی جدیدش در سراسر اروپای شرقی و استقرار یک نیروی واکنش سریع تازهٔ "پیکان" به منظور اقدام به مداخله نظامی در عرض ۴۸ ساعت، حالا از همان "تهدید" استفاده می‌کند. اوکراین در خط مقدّم این توسعهٔ "ناتو"قرار دارد. نخبگانی که اکنون در اوکراین حاکم هستند، توسط "ناتو" و اتحادیهٔ اروپا به‌دقت دست‌چین و تربیت شده‌اند.

در نشست سران "ناتو" در شهر بوخارست (رومانی) گفته شد که اوکراین سرانجام عضو کامل این ائتلاف خواهد شد، اگرچه نتیجهٔ نظرسنجی‌های مکرر در اوکراین نشان می‌دهد که اکثریت بزرگی از مردم اوکراین مخالف عضویت این کشور در "ناتو" هستند. آنچه همه از آن به‌خوبی آگاهند، حضور روسیه در رویدادهای اوکراین است. امّا آنچه کمتر از آن صحبت می‌شود، مداخلهٔ گذشتهٔ آمریکا و متحدانش در اوکراین است. ویکتوریا نولَند، دستیار وزیر امور خارجهٔ آمریکا در امور اروپا و اوروسیا (اروپا–آسیا) در همایشی که در دی ماه ۹۲ در شهر کی‌یف (در اوکراین) برگزار شد گفت که آمریکا در دو دههٔ گذشته مبلغ خیره‌کنندهٔ ۵ میلیارد دلار برای ترویج "دموکراسی" در اوکراین خرج کرده است. فقط تصورّش را بکنید که تزریق چنین پولی در کنار فعالیت‌های یک‌دوجین "سازمان‌های مردم‌نهاد" (ان جی او) دست‌چین شده چگونه می‌تواند روال دموکراتیک تغییر و تحوّل‌ها در هر کشوری از دنیا را بر هم بزند. روشن است که تأثیر چنین مداخله‌ای در کشور کم‌درآمد و فقیری مثل اوکراین چند برابر است. ویکتوریا نولَند قبلاً مشاور سیاست خارجی دیک چنی (معاون پیشین ریاست‌جمهوری آمریکا در زمان جورج بوش پسر) بوَد، و همسر او رابرت کِیگان، از بنیادگذاران "طرح سدهٔ نوین آمریکایی" است. مکالمه‌های تلفنی ضبط شدهٔ این خانم تأیید کنندهٔ این مطلب است که او (و دیگرانی مثل او) در تدارک تغییر رژیم در اوکراین دخالت مستقیم و دست اوّل داشته است، حتّیٰ تا آنجا که فردی را که می‌بایست پس از کودتا نخست‌وزیر شود (و شد) با ذکر نام مشخص می‌کند. مقام‌های وزارت امور خارجهٔ آمریکا نه‌فقط مروّج دموکراسی نبوده‌اند بلکه به یاری دارودسته‌های خیابانی نو–نازی چماقدار و مسلّح، در سرنگونی دولتی که در روندی دموکراتیک انتخاب شده بود، و در منحرف کردن

سیاست خارجی مردم‌پسند آن دولت از "عدم تعهد"، همدستی مستقیم داشتند.

ببینیم "ناتو" در دو دههٔ گذشته چطور گسترش یافته است. به‌رغم نبود یک "تهدید" ظاهراً معتبر (اتحاد شوروی و پیمان ورشو هر دو فروریخته بودند) شمار کشورهای عضو "ناتو" از ۱۶ کشور در پایان جنگ سرد به ۲۸ کشور رسیده است. و این پیمان نظامی توسعهٔ بیشتری را همچنان در برنامه دارد. از همین‌جا می‌توان به هدف واقعی این ائتلاف نظامی پی برد. "ناتو"هرگز یک پیمان دفاعی [در برابر پیمان ورشو] نبود، بلکه پوششی بود برای تلاش آمریکا به منظور گسترش سرکردگی‌اش در منطقهٔ هرچه بزرگ‌تری از اروپا و اوروسیا. "ناتو" مجرایی است برای وادار کردن کشورهای دیگر به حمایت از سیاست‌های آمریکا در سراسر دنیا. "ناتو" در بیست سال گذشته، به فرمان آمریکا، جنگ‌های متعددی را در سه قارهٔ جهان به راه انداخته است که هیچ‌یک از آنها در واکنش به تهدیدی برضد کشورهای عضو این پیمان نبوده است. عامل کلیدی در این گسترش "ناتو"، سازمان‌های همکاری جانبی آن است. "همکاری برای صلح" که ۲۲ عضو دارد، سازمانی است که کشورهای "همکار" برگزیده را برای عضویت کامل در این ائتلاف نظامی آماده می‌کند. "گفتگوی مدیترانه" جزئی از شبکهٔ "ناتو" است که از غرب مدیترانه تا شمال آفریقا، و در شرق مدیترانه، گسترانده شده است؛ مراکش، موریتانی، الجزایر، تونس، مصر، اردن و اسرائیل همگی جزو همکاران این شبکه‌اند. "طرح همکاری استانبول" نیز سازمان جانبی دیگری است که کشورهای عمدهٔ حاشیهٔ خلیج فارس، مانند بحرین و کویت و قطر و امارات متحد عربی را در خود جای داده است. از سوی دیگر، "همکاران جهانی" این ائتلاف نظامی را داریم که کشورهای دوردستی مثل استرالیا، زلاندنو، کرهٔ جنوبی، ژاپن، مغولستان، پاکستان و کلمبیا را در بر می‌گیرد. سامانهٔ جدید دفاع موشکی اروپایی "ناتو" نیز عامل تحریک‌کنندهٔ دیگری است، که البته باید گفت که چیزی نیست جز تلاشی آشکار برای تأمین سرکردگی هسته‌یی آمریکا. این سامانه از رَهگیرها و رادارهای زمینی و دریایی‌ای تشکیل شده است که بخش بزرگی از آنها در کشورهای هلند و رومانی و بر روی کشتی‌های مجهز به سپر دفاع موشکی در دریای سیاه و مدیترانه مستقر است. دفاع موشکی، "سپر" مکمّل "شمشیر" هسته‌یی است که به آمریکا و متحدانش این امکان را می‌دهد که بتوانند مصون از هرگونه مجازاتی، ضربهٔ هسته‌یی نخست را وارد کنند. تعجبی ندارد اگر روس‌ها احساس تهدید کنند.

امّا گسترش "ناتو" و بی‌ثبات کردن کشورهای پیرامون روسیه هزینهٔ سنگینی داشته است. بر اثر درگیری‌های خونین در اوکراین، هزاران نفر کشته و هزاران نفر دیگر بی‌خانمان شده‌اند. فردا نوبت گرجستان و مولداوی یا کشورهای آسیای مرکزی خواهد بود. زیانی که به صلح جهانی وارد می‌شود، شاید از همهٔ اینها بیشتر باشد. به همین دلیل است که جنبش صلح جهانی باید به این بحران، و به روایت یک‌جانبه‌ای که از آن می‌شود [به سود "ناتو" و آمریکا]، واکنش نشان دهد. هم‌اکنون دارند از این بحران برای توجیه لزوم به‌کارگیری موشک‌های هسته‌یی "تراِیدنت" و تشدید مقابله در اروپای شرقی استفاده می‌کنند. مسائل اوکراین پیچیده است، ولی حل‌وفصل آنها نیازمند گفتگو است نه بازگشت به جنگ سرد.

فشار از بیرون، عاملی مهم در حل مسئلهٔ فلسطین

حنا عمیره: "سیاست‌های اشغالگرانهٔ اسرائیل که با هدف حفظ وضعیت موجود تدوین شده است، مانع اصلی در راه دستیابی به راه‌حلی عادلانه و پایدار است.»

نوشتهٔ حنا عمیره، عضو هیئت اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین

آیا واقعاً این طور است که روزنهٔ امید به سوی راه‌حل دو-دولتی برای مسئلهٔ فلسطین دیگر بسته شده است؟ برخی معتقدند که راه‌حل تک‌دولتی گزینهٔ شدنی‌تری است. این عده باور ندارند که برقراری یک دولت فلسطینی در کرانهٔ غربی رود اردن و نوار غزه در درون مرزهای ۴ ژوئن ۱۹۶۷ [پیش از جنگ شش روزه]، آن‌طور که در برنامهٔ ملّی سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) آمده، امکان‌پذیر است. طرفداران راه‌حل تک‌دولتی هشدار می‌دهند که روزنه‌ای که برای تحقق یک راه‌حل دو-دولتی وجود دارد، به‌سرعت در حال بسته شدن، و این فرصت در حال از دست رفتن است. اسرائیل با شتاب بخشیدن به اسکان شهروندانش در سرزمین‌های اشغال‌شدهٔ فلسطین و تنگ‌تر کردن حلقهٔ محاصرهٔ قحطی‌آور غزه، همچنان از برقراری یک دولت فلسطینی جلوگیری می‌کند. به نظر هواداران راه‌حل تک‌دولتی، از زمان جنگ شش روزهٔ ژوئن ۱۹۶۷ و بر اساس ایدهٔ معاوضهٔ "زمین در برابر صلح»، راه‌حلی که در مرکز توجه همهٔ تلاش‌های دیپلماتیک بوده، همان راه‌حل دو-دولتی بوده است، ولی به علّت طرح‌های اسکان یهودیان و اشغالگری بی‌امان اسرائیل در کرانهٔ غربی، راه‌حل دو-دولتی که سال‌های سال برای تحقق آن مبارزه شده است، سرانجام به بن‌بست رسیده است.

در سال ۱۹۹۳ [۱۳۷۲ش]، در آن روزِ معروف که اسحاق رابین نخست‌وزیر اسرائیل و یاسر عرفات رهبر "ساف" در محوطهٔ چمن جلوی کاخ سفید با یکدیگر دست دادند، در شهرک‌های یهودی‌نشین در سراسر کرانهٔ غربی (سوای اورشلیم) در حدود ۱۰۹هزار اسرائیلی اسکان داده شده بودند. امروزه این رقم به ۳۰۰هزار نفر در بیشتر از ۲۳۰ شهرک رسیده است، به‌علاوه اینکه رقم مشابهی نیز در سرزمین‌های اشغال‌شدهٔ اورشلیم شرقی اسکان یافته‌اند. همهٔ این شهرک‌ها طوری طراحی و ساخته شده‌اند که حضور دائمی یهودیان در سرزمین فلسطین را تحکیم کنند، بدین معنا که اکنون بیرون راندن ساکنان این شهرک‌ها به زور، بسیار مشکل خواهد بود و حتّیٰ می‌تواند به یک جنگ داخلی با یهودیان دامن بزند. امّا آیا این درست است که وجود این شهرک‌نشینان بهانه‌ای بشود برای توجیهِ مخالفت با خواست فلسطینی‌ها برای داشتن کشور مستقل خود؟ آیا می‌شود فرض را بر این گذاشت که با وجود ادعاهایی که یک ملت مستعمره و اشغال شده از یک سو، و یک دولت استعمارگر و اشغالگر نظامی از سوی دیگر دارند، باز هم می‌توان یک دولت واحد دموکراتیک مدنی غیرمذهبی (سِکولار) ایجاد کرد؟ به نظر می‌آید که چنین راه‌حلی یک خیال‌پردازی آرمان‌گرایانه است که هرگز تحقق نخواهد یافت. در میان راستگرایان افراطی اسرائیل نیز خیلی‌ها هوادار سرسخت راه‌حل تک‌دولتی‌اند. تزیپی هوتوولی، دستیار وزیر امور خارجهٔ دولت ائتلافی اخیر بنیامین نتانیاهو و عضو حزب لیکودِ نتانیاهو می‌گوید که وجود "یک دولت فلسطینی فاجعه به بار خواهد آورد و فقط تروریسم را افزایش خواهد داد." وقتی از او دربارهٔ "راه‌حل" مطلوبش پرسیدند، گفت: "همه می‌دانند که فقط یک راه‌حل وجود دارد و آن حاکمیت اسرائیل [بر کرانهٔ غربی] است. یک کشور برای یهودیان خواهیم داشت که عرب‌ها ساکنانِ اقلیت در آن خواهند بود." گرشان مِسیکا، رئیس شورای منطقه‌یی شهرک‌های یهودی‌نشین، می‌گوید: "مردم کم‌کم دارند متوجه می‌شوند که راه‌حل دو-دولتی ممکن و شدنی نیست؛ راه‌حل دو-دولتی فقط یک توهّم است." موشه آرنز هم که از رهبرانِ بلندپایهٔ پیشین حزب لیکود و از یاران نزدیک نتانیاهو است می‌گوید: "گزینهٔ دیگری را نیز می‌توانیم در نظر بگیریم، و آن اینکه اسرائیل قانونش را بر منطقهٔ یهودیه و سامریه (کرانهٔ غربی) حاکم کند و به یک میلیون و نیم فلسطینی شهروندی عطا کند." او "تهدید" جمعیت فلسطینی را یک "لاف گزاف" می‌داند. همهٔ این افراد و شخصیت‌ها از روندی صحبت می‌کنند که یک دهه تا یک نسل طول خواهد کشید تا کامل شود، و دست آخر، فلسطینی‌ها از حقوق کامل شخصی برخوردار خواهند شد، ولی در کشوری که جوهر و نمادهای آن همچنان یهودی باقی خواهد ماند. در این صورت، چشم‌اندازی که صهیونیست‌ها دارند اصلاً آن‌چیزی نخواهد بود که هواداران

فلسطینی راه‌حلِ تک‌دولتی عادلانه می‌خوانند. پیشنهادهای صهیونیست‌ها در سه مورد اساسی با آنچهٔ فلسطینیان می‌خواهند تفاوت دارد:

ماهیت کشور را به صورت "کشور یهودی" حفظ می‌کند.

نوار غزه را از نقشهٔ فلسطین حذف می‌کند.

پناهندگان فلسطینی را از حق بازگشت به سرزمین‌شان طبق قطعنامهٔ ۱۹۴ سازمان ملل متحد محروم می‌کند.

امّا آنچه در راه‌حل هر دو گروه مشترک است، طرد کامل راه‌حل دو-دولتی بر اساس مرزهای پیش از [جنگ شش روزهٔ] ۱۹۶۷ است. این همان چیزی است که طرح اِسکان در شهرک‌های یهودی‌نشین از همان آغاز کار در نظر داشته و در پی آن بوده است: ایجاد وضعیتی که حل‌وفصل آن برای جهان به‌قدری مشکل و غیرعملی باشد که از آن بتوان برای محروم کردن فلسطینی‌ها از وطن‌شان بهره‌گیری کرد. موضع‌گیری‌ها و سیاست‌های ما باید طوری باشد که در برابر این نقشه تسلیم نشویم.

این درست نیست که به بهانهٔ اینکه نمی‌شود به شهرک‌هایی که بدون مسئولیت ایجاد شده‌اند دست زد، پس با ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی مخالفت شود. هر چقدر هم که هواداران فلسطینی راه‌حل تک‌دولتی به خود بقبولانند که شریک شدن در یک سرزمین [با اسرائیلی‌ها] معقول و منطقی است، ولی باید گفت که موضع ایدئولوژیکی صهیونیستی چنین نیست. مهاجران صهیونیست اوّلیه از همان آغاز خواستار یک "کشور منحصراً یهودی" بودند. بعد هم در سال ۱۹۴۸ [۱۳۲۷ش] فلسطینی‌ها را "پاک‌سازی قومی" کردند. عاقبتِ فلسطینی‌هایی هم که نتوانستند از خانه و کاشانهٔ خود دل بکنند و همان‌جا ماندند، این بود که پشتِ دیوارها و سیم‌های خاردار گیر کردند و اسیر شدند. سمت‌گیری سیاست‌های اسرائیل همیشه همین بوده است.

واقعیت این است که توسعه‌طلبی اسرائیل در سرزمین‌های اشغال‌شده هدفی جز از میان بُردن راه‌حل "دو کشور، دو دولت" ندارد. این‌طور نیست که عملکرد اسرائیل راه را برای راه‌حل تک‌دولتی هموار می‌کند. مبلغان و هواداران تک‌دولتی دو گزینه را به میان می‌آورند، در حالی که گزینهٔ سوّمی هم وجود دارد. روشن است که اسرائیل از همان زمان که ساختن دیوار جداساز (حائل) را در سال ۲۰۰۲ [۱۳۸۱ش] آغاز کرد، روی گزینهٔ سوّم کار می‌کرده است، که چیزی نیست جز "حفظ وضعیت موجود.»

دولت تازهٔ ماورای راست اسرائیل یک "کشور اسرائیلی و چیزهای دیگر" را تبلیغ می‌کند که منظورشان از "چیزهای دیگر»، اجازهٔ فعالیت به یک نهادِ حاکمیتِ فلسطینی است که فاقد هرگونه حقوق سیاسی است. به‌علاوه، غزه نه جزو این طرح است و نه جزو هیچ طرح اسرائیلی دیگر.

نفتالی بِنِت، وزیر اقتصاد دولت اسرائیل، پیشنهاد می‌کند که اسرائیل ۶۰درصد زمین‌های کرانهٔ غربی را (منطقهٔ C را که اکنون زیر کنترل اسرائیل است) ضمیمهٔ خاک اسرائیل کند، که در آن صورت آنچه برای فلسطینی‌ها باقی خواهد ماند، فقط حدود ۹درصد زمینی است که پیش از طرح جداسازی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷ [در آستانهٔ ایجاد کشور اسرائیل] داشتند، که در آن زمان ۴۵درصد خاکِ فلسطین بود.

نتانیاهو با قاطعیت و صراحت نظر خود را گفته است که هرگز حاضر به پذیرش یک دولت فلسطینی در کرانهٔ غربی نخواهد بود. دیوار جداساز در درون فلسطین اشغال‌شده، منطقه‌های فلسطینی‌نشین را از یکدیگر جدا کرده است، به طوری که این منطقه‌ها اکنون در محاصرهٔ شهرک‌های یهودی‌نشین، پاسگاه‌های بازرسی نظامی و جاده‌های کنارگذر قرار

ادامه در صفحه ۱۰

اتحادیهٔ اروپا مردم یونان را به صلیب کشیده است!

تحول‌های سیاسی یونان، هر هفته گوشه‌ها و بغرنجی‌های تازه‌تری را به‌نمایش می‌گذارند. دَولت "آلکسیس تسیپراس"، با تسلیم شدن در مقابل سیاست‌های کودتایی اتحادیهٔ اروپا، و پذیرش بستهٔ ریاضتی پیشنهادی- که بی‌تردید ارتجاعی‌تر از توافق‌نامه‌های پیشین است- از موضع‌گیری‌های اعلام‌شده‌اش مبنی بر مقاومت در برابر سیاست‌های ریاضتی عدول کرده است. استعفای یانیس واروفاکیس، وزیراقتصادِ مارکسیست، مستقل و باتجربهٔ دولت یونان، در زیر فشار و در پاسخ دولت به درخواست اتحادیه اروپا، یکی از مظاهر این کودتای فاجعه‌آمیز برای مردم و زحمتکشان یونان است. یانیس واروفاکیس، هفته پیش، در اظهاراتی خطاب به خبرگزاری بی‌بی‌سی- که در روزنامه گاردین منتشر شد- گفت که بسته و برنامه ریاضتی پیشنهادی اتحادیهٔ اروپا به یونان "در تاریخ به‌عنوان بزرگ‌ترین فاجعه مدیریتِ اقتصاد کلان، برای همیشه، ثبت خواهد شد."

تسلیم دولت یونان به اولتیماتوم سران اتحادیهٔ اروپا- درست در فردای روزی که مردم و زحمتکشان یونان با رأی تاریخی "نه" خود به نسخه‌های ریاضت‌کشی نولیبرالی اتحادیهٔ اروپا، در جریان رفراندوم ۵ ژوئیه/۱۴ تیرماه، این کلوپ سرمایه‌داری را با مهم‌ترین بحران موجودیتش مواجهه کرده بود- شرایط ویژه‌ای در کشور به‌وجود آورده است. رهبری حزب کمونیست یونان، با اعلام ضرورت اینکه طبقه کارگر به‌طور مستقیم قدرت را به‌دست بگیرد و دولت ائتلافی کنونی را به‌دلیل تسلیم آن به خواست‌های کودتای سیاسی سران اتحادیه اروپا به سقوط بکشاند، با شعار خروج از اتحادیهٔ اروپا، فعالان خود را به خیابان‌ها فراخوانده است. جناح چپ "سیریزا"، حزب حاکم، نیز در دو هفته گذشته صف خود را از موضع‌گیری‌های تسیپراس جدا کرد، و با ردِ سیاست دولت تسیپراس در پذیرش بسته ریاضتی جدید اتحادیهٔ اروپا در روز ۷ ژوئیه/۱۶ تیرماه، و اعلام اینکه گزینهٔ خروج از حوزهٔ واحد پولی یورو ممکن و عملی است، ملی کردن بانک‌ها، بی‌اعتبار اعلام کردن توافق‌نامه‌ها با بستانکاران، و متوقف ساختن هرگونه پرداخت بدهی‌ها، را خواستار شده است. در چنین شرایطی، حزب تودهٔ ایران، همبستگی رزمجویانه خود را با مبارزهٔ مردم، زحمتکشان، نیروهای مترقی یونان، اتحادیه‌های کارگری مبارز این کشور، و در رأس آن، حزب کمونیست یونان، در برابر یورش بی‌رحمانهٔ سرمایه‌داری و نولیبرالیسم اتحادیهٔ اروپا، و بسته ریاضتی پیشنهادیِ آن، اعلام می‌کند. در رابطه با شرایط کنونی یونان، برگردان فارسی سرمقالهٔ "مورنینگ استار"، روزنامه چپ انگلستان، در زیر می‌آید.

یکی از مقام‌های رسمی اتحادیهٔ اروپا، بدون این‌که نامی از او برده شود، عبارت "مصلوب‌شده" را در توصیف آلکسیس تسیپراس، نخست‌وزیر یونان، پس از پایان گفتگوهای طولانی هفته گذشته، به‌کار برد. این عبارت شاید برای توصیف حالت در تنگنا بودن کشورش که دستخوش گوشمال آزاردهنده و سرافکندگی آگاهانه از سوی اتحادیهٔ اروپا شده است مناسب باشد. این از آن موردهایی نیست که یونان با به‌کام کشیدن دارویی نامطبوع، آینده‌یی شکوفا برای خود دست‌وپا می‌کند. طرح "نجات مالی" [بستهٔ پیشنهادیِ اتحادیهٔ اروپا]، نوری درانتهای تونل را نشان نمی‌دهد. اقتصاد یونان از هنگامی که به فروپاشی مالی دچار شد و به سیاستِ ریاضت‌کشی تحمیلیِ صندوق بین‌المللی پول، اتحادیهٔ

اروپا [کمیسیون اروپا]، و بانک مرکزی اروپا، تن در داده است، درست مانند هر اقتصادی که به کاهش دستمزدها و هزینه‌های اجتماعی دست می‌زند و مردم را بی‌نوا‌تر می‌سازد، اقتصادش با فرودی عمودی روبه‌رو گردیده است. امروز اقتصاد یونان ۲۵ درصد کوچک‌تر از زمانی است که نسخه زالودرمانی اتحادیه اروپا به‌کار گرفته شد. آنگلا مرکل، نخست‌وزیر [صدراعظم] آلمان- سردستهٔ تشویق‌کنندگان تجویز سیاست ریاضت‌کشی در قاره اروپا- با موضع‌گیری‌ای بی‌گذشت در برابر تقاضای آقای تسیپراس برای بخشش مقداری از حجم عظیم وام‌های این کشور، قد علم کرد. واقعیت این است که، وام یونان هرگز بازپرداخت نخواهد شد. اقتصادی که رو به فرونشینی ماندگار می‌رود هرگز توانایی چنین کاری را نخواهد داشت. دلیلش هم همانندی با نمونه‌یی است که در این سوی اروپا با توفان کاهش خدمات رفاهی از سوی دیوید کامرون، نخست‌وزیر کنونی انگلیس، و جورج آزبورن، وزیر دارایی دولت، همزمان با بدهی مدام رو به‌افزایش انگلیس- که حتی گزینهٔ کاهش آن هم مطرح نبود، ایجاد شده است. سیاستِ ریاضت‌کشی راهبردی اقتصادی نیست، بلکه راهبردی‌ست سیاسی. در سراسر اتحادیهٔ اروپا، یورش به دستمزدها، به حقوق بازنشستگی و سن بازنشستگی، به خدمات همگانی و حق اشتغال، همگی هدفمند، و به‌منظور نیرومندتر کردن اربابان سرمایه و ضعیف‌تر کردن مردم زحمتکش انجام می‌گیرند. هم‌اکنون در بریتانیا، دولت داوطلبانه و با اشتیاق به اجرایی کردن این سیاست‌ها دست زده است، اما در صورت روبه‌رو شدن با مقاومت گستردهٔ مردم، اتحادیهٔ اروپا برای دخالت کردن و لگدمالی دمکراسی آماده است. آن به‌تازگی پذیرفته است که سقف سن بازنشستگی برای مردان- که پیش‌تر از ۶۰ سال به ۶۵ سال به‌منظور همخوانی با رهنمودهای اتحادیهٔ اروپا در چند سال گذشته بالا برده بود- بار دگر بالاتر برود.

ادامه در صفحه ۱۳

کمک‌های مالی رسیده

به یاد رفیق شهید حسن حسین پور تبریزی ۵۰ دلار

به یاد رفیق قهرمان کیومرث زرشناس عضو کمیته مرکزی- از تورنتو ۱۰۰ دلار

27 July 2015

حساب بانکی ما:
نام حساب: Iran e.V.
بانک: Berliner Sparkasse
کد بانک: 100 500 00
شماره حساب: 790020580
IBAN: DE35 1005 0000 0790 0205 80
BIC: BELADEBEXXX

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما
۰۰۴۹۳۰ ۲۳۶۲۹۷۲۷

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.
آدرس های پستی:
1. Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
2. B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK
آدرس های اینترنت و "ای-میل"
http://www.tudehpartyiran.org
E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 978
Central Organ of the Tudeh Party of Iran